

مبارا بزم بر ساحل که آنجا
نوی زندگانی نرمخیز است
بدریا غلت و با موجش در آویز
حیات جاودان اندر ستیز است

اندرخشش

نشریه مستقل ملی و دموکراتیک

ناشر افکار انقلابی، سیاسی، اجتماعی

azarakhsh.afg@gmail.com

AAZARAKHSH

آدرس مکاتباتی:

Case postale 613

1020 Renens 1

Suisse (Switzerland)

شماره حساب بانکی:

UBS (United Bank of Switzerland)

A/C No: 243-GO526064.2

شماره حساب پستی:

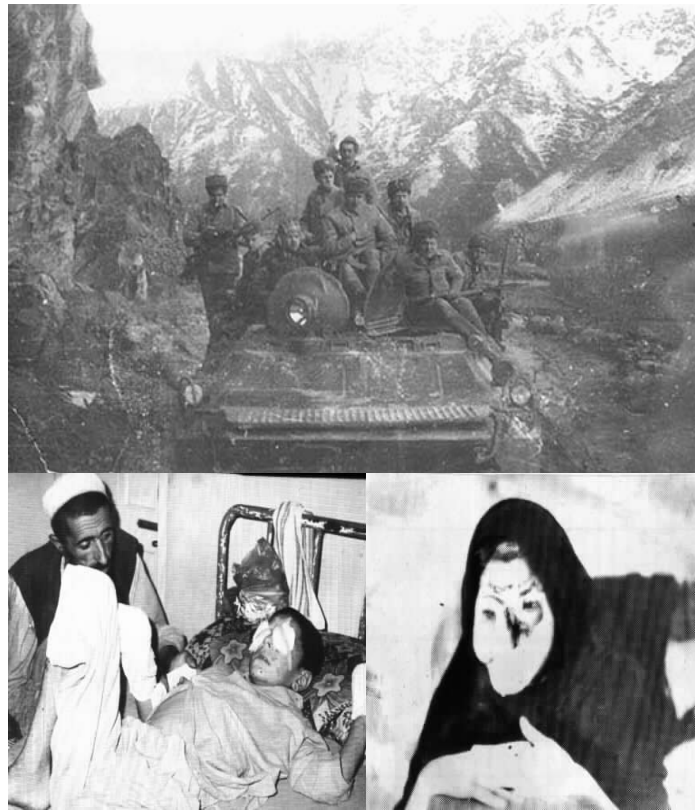
10-23739-5

۲۶ دسامبر ۲۰۰۸ مطابق ۶ جدی ۱۳۸۷

شماره ۶ نوم ، نور نوم (شماره مسلسل ۳۸)

دوام فاجعه در افغانستان

مصیبت های بزرگی در تاریخ چند هزار ساله کشور ما ثبت گردیده اند که اکثراً مولود تجاوز نظامی بوده ، قتل ، غارت ، سرکوب و تلاش برای زیر سلطه کشیدن مردم ما را در پی داشته اند. نمونه های برجسته آن لشکرکشی اسکندر مقدونی ، قتل و غارت توسط چنگیز و هلاکو ، حمله اعراب ، دست اندازی های حکمرایان فارس ، تجاوز نظامی و دسایس انگلیس و بالاخره لشکرکشی و قتل و غارت توسط اتحاد شوروی سابق در خطه آبائی ما بوده که فرجام آن امروز تحکیم سلطه امپریالیزم امریکا و متحدین آن در کشور می باشد



تجاوز نظامی سوسیال امپریالیزم بر کشور ما مترادف است با یک ونیم میلیون شهید و هزاران هزار زخمی ، معیوب و قربانی بی نایاب که تا حال هیچ دولتی «اسلامی» و یا هم «مدافع حقوق بشر» از جنایتکاران روسی حساب نخواستند

با لیبرالیزم و آپورچونیزم در صفوف چپ انقلابی به مبارزه برخیزید!

از هجوم ارتش متجاوز روس بر حریم کشور ما ۲۹ سال می گذرد



در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹، درست در شب ها و روزهای که قسمتی از جهان در وجد و اشتیاق برگزاری جشن میلاد مسیح و استقبال از سال نو مست بودند، یکی از پر قدرت ترین ارتش های امپریالیستی موجود در جهان در آنوقت، با نقاب دفاع از کارگران و رنجبران و علم نمودن درفش کاذب «داس و چکش» بر حریم کشور ما تجاوز کرد.

البته مقدمات آن حدود یک سال و اندی پیش چیده شده بود و مهره های یکی پشت دیگری آمده و رفته بودند و بسان دانه های شطرنج در دست سوسیال امپریالیست ها نقش مفتضح خود را به نفع بادران روسی به انجام رسانده بودند. ولی اینبار سردمداران کرملین آنیکی از نمایندگان خود را براریکه قدرت می نشانند که سالها بر وی «سرمایه گذاری» نموده بودند و می توان گفت که با سابقه شخصی و سیاسی ای که

ببرک «کارمل» داشت، اوج امیال توسعه طلبی و سلطه جویی روس ها را در افغانستان منعکس می ساخت. فقط متعاقب حمله بر قصر تپهء تاج بیگ و قتل حفیظ الله «امین» بود که قوای قبلاً متمرکز شده روس در مواضع ستراتیژیک کابل و ولایات، به جاده ها ریختند و در فردای شبی که «امین» سرنگون شد، خوک های روسی بر بالای تانک های شان در نقاط مختلف شهر کابل پدیدار گشتند که اکثراً عساکر خیلی جوان نشسته بر زره پوش های کوچک و سبک بودند و وحشت زده به مردم که با بهت و انزجار به آنها می نگرستند، خیره می شدند.

البته مانور «ارتش سرخ» به همین برآمد «نوجوانان» خلاصه نشد و بزودی به بکاربرد عملی زور و سرکوب مردم در کابل و ولایات متوسل شدند. از طرف دیگر، چهره ببرک بعنوان عنصر خود فروخته («شاه شجاع ثانی») و پرورده دربار، آنقدر رسوا و نفرت انگیز بود که از همان روز رسیدنش به قدرت یاد آورده متکی بر بیگانهء متجاوز، مردم ناکامی و سقوط وی و رژیم پوشالی او را پیشگونی می نمودند.

با وجودیکه بخش پرچم حزب برسر قدرت طرفدار شوروی، جناح رقیب «خلق» را از صحنه سیاسی کشور رفته بود، با آنهم تضادهای داخلی جناح پرچم بعد از چندسال باعث شد تا سوگلی معروف سوسیال امپریالیزم روس از صحنه کنار زده شود و بعضی وی عنصر بدنام دیگری که در دستگاه استخباراتی روس (کی. جی. بی) تربیت دیده و سرویس جهمی «خاد» را ریاست می کرد، توسط بادران روسی اش بر کرسی رئیس جمهور در افغانستان نصب شود.

در مدت ده سالی که ارتش شوروی سوسیال امپریالیستی بکمک و دستیاری نوکران «خلق» - پرچمی اش در افغانستان بیداد می کرد، از هیچگونه کشتارهای جمعی، اعدام های انفرادی، بمباران و تخریب دهات، فرس ماین های ضد نفر و خصوصاً ماین های بازیچه برای معیوب ساختن اطفال معصوم و استفاده از بم ناپالم برای نابودی هموطنان ما دریغ نکرد. واقعاً بایست فاجده و مشبوع با ننگ بود تا چنان جنایات ضد بشری و امهای یک و نیم میلیون انسان سرزمین ما را نادیده گرفته برگزشته سیاه و ننگین «خلق» - پرچمی ها چشم پوشید و به توطئه «اشتی ملی» سرهم بندی شده توسط دشمنان رنگارنگ مردم افغانستان، گوسفندوار گردن نهاد.

گرچه روس ها و ایادی «خلق» - پرچمی شان پیوسته جنایات خود را بعنوان سرکوب «اشرار» توجیه می کردند که منظور تنظیم های هفتگانهء پشاور و همتهای شان در خاک ایران بود ولی سیر حوادث و مبارزات جانبازانهء مردم ما بر ماساخت که طفیلی های پروردهء دامان اجنبی (چه شوروی و چه مخالفین آنزمان شان) بالاخره سر از عین یخن بیرون می کنند و این فقط مردم افغانستان هستند که در بازی وطنفروشان و بادران شان بیرحمانه قربانی می گردند.

این نکته هم به اثبات رسید که نوکران «خلق» - پرچمی سوسیال امپریالیزم، علاوه بر کشتن و بستن مردم و تعرض بر نوامیس ملی و ارزش های والای شان، بدترین جنایت نابخشودنی دیگری را هم در حق آنها مرتکب شدند و آن محروم ساختن توده ها از وجود بهترین فرزندان شان بود.

همگان شاهد بودند که روس ها و حکومت دست نشاندهء شان در افغانستان، بهترین افراد منور و روشنفکر جامعهء ما را که گل های سرسید بودند، با بهانه ها و توطئه های مختلف به دخمه های تاریک فرستاده در پولیگون پلچرخ، «خاد»، صدارت و غیره مراکز شکنجه و اعدام، سر به نیست ساختند. افتخار به آن سروران بلند قامت تسلیم ناپذیر که اگرچه نبودشان امروز عرصه را برای جراثیم مهلک مذهبی و جراثیم «مفید» نوع کف و کالردار در وجود جامعهء ما بیش از هر وقتی در گذشته مساعد ساخته است ولی افتخار مقاومت نترس و سازش ناپذیر شان تا پای جان، از دیربست درج صفحات زرین تاریخ کشور و تاریخ بشریت مترقی شده، یادشان و روایت پایمردی حماسه نی شان، منبع الهام برای نسل حاضر مبارزین ملی و انقلابی و نسل های پیرومند آینده است.

مرگ بر «خلق» - پرچمی ها این نوکران رسوای امریکا و متحدین!

مرگ بر ارتجاع مذهبی و همدست امپریالیزم!

مرگ بر نیروهای اشغالگرد افغانستان!

زنده باد روحیهء آزادیخواهی و میراث مقاومت تاریخی مردم افغانستان!

به پیش در راه ایجاد یک بدیل واقعاً ملی و انقلابی در افغانستان!

شخصیتهای دانشمندی چون زنده یاد میرغلام محمد «غبار» ممکن بوده می تواند که تاحدودی هم این کار صورت گرفته است. با آنها ما فقط اشاره برچند بند اخیرمصائب ملی درافغانستان را بخود اجازه می دهیم زیرا درک و توضیح آن ها بنا برمعاصر بودن شان و یا هم بعنوان تجارب زنده ، برای ما کم و بیش مقدور است.



داکتر برایدن یگانه بازمانده لشکر ۱۷ هزارنفری هندبرتانوی (۱۸۴۲) که در ازای شکست فاحش شان ، انگلیس ها دوباره به کشورما تعرض نموده ،بازار معروف چارچتهه کابل را به آتش کشیدند

به این منظور اندکی برمی گردیم به اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست. آنگاهی که نفوذ هند برتانوی در افغانستان قسماً بخاطر تشنجات بین المللی که داشت منجر به اشتعال جنگ جهانی اول می شد و قسماً به سبب سفاکی پدرو عطات پسر(با میراث از امیر عبدالرحمن به امیرحبيب الله) و مقاومت های پنهان در برابر آن روزبروز درحال تزلزل بود. آندو جیره خوار انگلیس - هرکدام به شیوه خود - چنان جان بر لب مردم ما رسانده بودند که هرندای رهائی بخشی می توانست با لیبک توده های زیرستم استقبال شود ، چنانکه تبلور این آرمان را ما در نهضت مخفی روشنفکری آنزمان شاهد هستیم که دستاورد آن قتل امیرحبيب الله ، شکست سوم انگلیس ، برسمیت شناسی استقلال سیاسی افغانستان و بالاخره آغاز دوره بیسابقه ای از رشد و ترقی در کشور ما بود. ولی همانگونه که عنوان این مقال میرساند ، فاجعه نومی در حال تکوین بود زیرا استعمار انگلیس که از چند سده ای بدانسو در کشور هند به حکمروانی لمیده بود ، هرگز نمی توانست بیداری و بپاخیزی ملت غیوری را که تا آندم دوبار پیکر آن بزرگترین قدرت وقت را خونچکان ساخته بود در کنار قلمرو مستعمره خود بپذیرد ، خصوصاً که خیزش ملت ما این بار برپایه شعور سیاسی نسبی استوار بوده و ملهم از جنبش روشنفکری و قسماً جهانی بینی مترقی بود. ازینرو استعمار انگلیس که با سیاست « تفرقه بیانداز و حکومت کن » درجهان شهرت یافته بود ، در پی جذب بیشتر جواسیس بومی برآمد تا بتواند دسیسه تجرید شاه امان الله را رویدست گیرد که غرض از آن کنارزدن عناصر واقعاً ملی ، صادق و وطنپرست منجمله علامه محمود « طرزی » خسرشاه بود تا آن زمامدار محبوب را در حلقه جواسیس ، مداحان و عناصر اجیر و دست پرورده خود محصور ساخته و با راحتی به تخریب وی و برنامه های ملی و مترقی اش بپردازد.

دوام فاجعه در افغانستان

مصیبت های بزرگی در تاریخ چند هزارساله کشورما ثبت گردیده اند که اکثرأ مولود تجاوز نظامی بوده ، قتل ، غارت ، سرکوب و تلاش برای زیرسلطه کشیدن مردم ما را در پی داشته اند. نمونه های برجسته آن لشکرکشی اسکندرمقدونی ، قتل و غارت توسط چنگیز و هلاکو ، حمله اعراب ، دست اندازی های حکمروایان فارس ، تجاوز نظامی و دسایس انگلیس و بالاخره لشکرکشی و قتل و غارت توسط اتحادشوروی سابق در خطه آبائی ما بوده که فرجام آن امروز تحکیم سلطه امپریالیزم امریکا و متحدین آن در کشور می باشد.

باید یادآور شد که اعراب بسان همه دیگرمتجاوزین با مقاومت قهرمانانه و سرسخت نیاکان ما روبرو شدند ولی هرگاه آن تعرض را (که جنبه تجاوز منطوقی داشت و هدف آن تحمیل عقاید دینی و پخش قهری اسلام بود) مستثنی قرار بدهیم ، دیگر همه تجاوزات گذشته تا حال یک وجه مشترک داشته اند و آن شکست مفتضحانه تجاوزگر است. بیچارگی اسکندر و هلاکو درایام باستان اگر بیشتر زبانه زدن پیشینیان بوده است ، شکست روس و انگلیس (و منبعد امریکا و متحدین در قرن ۲۱) در قرون نوزده و بیست ، بیشتر زبانه زدن باشندگان امروزی کره زمین می باشد.



اسکندر مقدونی قبل از شکست تاریخی اش در سرزمین ما

ولی متأسفانه آنهمه قهرمانی های دیروز و امروز مردم ما هربار به باد فنا رفته و فاجعه ملی بسان زخمی که هرگز التیام نیابد دوباره عود نموده است و چرکین تر و دردناکتر از گذشته وجود ملت با شهامت ما را شکنجه و عذاب نموده است. ازینرو می توان گفت که هر پیروزی مردم ما در برابر تجاوزگر متأسفانه فاجعه دیگری را بوسیله حکام خاین ، دسایس بیگانگان و دستکاری جواسیس آنها در خود می پروراند است که بررسی دقیق آن همه مصائب ، در حقیقت نقد کلی تاریخ افغانستان خواهد بود که فقط برای

بعداً نفوذ نادر در دولت امانی و اشغال مقامات بلند ملکی و نظامی توسط وی و برادرانش ، چنانکه شواهد تاریخی گواه آنند ، نمی توانست چیزی بجز توطئه انگلیس و اعمال طرح های استعماری آن باشد.

اولین اقدامات شوم نادر سفاک بعد از غصب قدرت امانی ، قلع و قمع عناصر ملی صدیق ، متعهد ، روشن و محبوب کشور چون غلام نبی خان چرخ ، عبدالرحمن لودی (مشهور به «کیریت») و عده زیادی از عناصر شریف و وطنپرست دیگر بود. غصب قدرت سیاسی - باخپانت تاریخی به شاه امان الله - توسط نادر ، تشویق و حمایت مردم جنوبی برای حمله ، قتل و غارت مردم شمالی و صدها جنایت نادر و برادرانش به اشاره انگلیس ، در واقع پیاده نمودن نقشه چندگانه سرکوب ، تخریب و تخویف بمثابة انتقام استعمار انگلیس از ملت ما بوده است. هیچ افغان شرافتمند و بصیر ، عمق این فاجعه و پی آمدهای شوم آن را انکار نخواهد کرد. افتخار به آن فرزانه فرزند قهرمان و فداکار ملت - عبدالخالق - که با گذشتن از سر واز قبل پذیرفتن حیوان صفتی های دربار در مجازات وی و نزدیکانش ، مغز سفاک ترین نماینده آن زمان بیگانه در افغانستان را مردانه از هم متلاشی کرد. حیل نادر با اضافه سفاکی منحصر بفرد او ، بدون شک برای ملت ما و آینده آن بمراتب تباهن تر ، سرکوبگرانه تر و کشنده ترمی توانست باشد که با وجود سرنگونی وی ، اثرات شوم و خانمانسوز آن بوسیله اعمال ضدبشری برادران وی - بخصوص هاشم جلال - و بی عرضگی پسر وی - ظاهر شاه - بعنوان تداوم فاجعه ملی باقی ماند.

بودند و هستند عده ای که هدفمندانه ، مغرضانه و محیلانه زبان به ستایش ظاهر شاه و خانواده اش می گشایند که بیشتر این اشخاص بقایای جیره خواران سابق دربار هستند و یا هم در محیط مهاجرت در دور و بر مرزهای دور و نزدیک خانواده ظاهر شاه می لوند و از نوکرمنشی به آنها اظهار شمع می نمایند زیرا با وجود اطلاع از حقایق تاریخی جلد دوم کتاب «افغانستان در سیرتاریخ» ، اثر زنده یاد میر غلام محمد «غبار» ، این جمع ریزه خوار خود را هنوز هم به «مهم» بودن خاندان ظاهر شاه متقاعد می سازند. این جمع طفیلی برای توجیه مزدورمنشی خود ، برداشت سطحی و عوامفریبانه «آرامی زمان ظاهر شاه» را سند می آورند که مسلماً فقط اشخاص ناآگاه از حقایق تاریخی و سیر تکامل تاریخ سه دهه اخیر کشور را می توانند در دام تصورات نادرست محسور نگه دارند.



دومین درفش پرافتخار دوره امانی

همانگونه که قبلاً اشاره شد ، هر بار تحولی (ولوفاتحانه)، برای ملت ما تا حال فاجعه بدنبال داشته است. ولی فاجعه را

نقد دوره امانی چند بُعدی است و بناً مستلزم دانش وسیع و صلاحیت علمی می باشد ولی نکته ای را که نباید فراموش نمود اینست که بلندپروازی های شاه جوان و مغرور از یکطرف و اصلاحات روینائی و بعضاً کاملاً سطحی وی - در غیاب مشاورین صدیق پیشین - از سوی دیگر ، چنان شاه امان الله را در قبضه استعمار انگلیس و ارتجاع داخلی محبوس ساخت که فقط یکبار « پا کج نهادن » کافی بود تا همه آنچه را در مدت فریب به یک دهه با احساس ملی و پشتیبانی ملت با سپاس ما برپا نموده بود بخاک یکسان شود. و دریغ و درد که چنان شد!



شاه امان الله

از آنجمله آزادی زن که افتخار آن بحق به شاه امان الله بر می گردد و ملکه ثریا اولین ممثل آن حق انسانی بود ، ارتجاع مذهبی را به مار زخم خورده ای مبدل نمود که هرگز قادر نبود چنان پدیده ای را که با قدرت اجتماعی مردسالار (فئودالی - مذهبی) مصاف می داد ، بپذیرد.

ازینروسفر شاه امان الله با ملکه ثریا به اروپا که بر مبنای محبویت بین المللی وی (منجمله و خصوصاً محبویت وی در هند برتانوی بعنوان منبع الهام آزادی) صورت می گرفت ، بهترین فرصتی بود تا استعمار انگلیس به همیاری ارتجاع مذهبی بومی و جواسیس بی شمار آن طرح دسیسه تکفیر شاه را بریزد. مونتاز نمودن عکس ملکه ثریا و تکثیر آن در مناطق قبایلی و تبلیغ کافر شدن شاه امان الله در میان عوام جزء این توطئه بیشرمانه و خائنانه بوده است.

باینترتیب مانورهای تجرید و تکفیر به ابتکار انگلیس و بوسیله ارتجاع بومی با ظاهر «توده نی» (بچه سقا و همراهان) به اجرا در آمده ، ملت تازه به آزادی رسیده ، پرتلاش ، پر استعداد و غیور ما را از رسیدن به آرزوهای بزرگ ملی و انسانی شان - که متأسفانه اساس آن ها در رأس هرم اجتماعی بنا شده بود - محروم ساخت. ولی اینبار فاجعه ای که در پی بود بمراتب گستاخانه تر ، مخرب تر و سفاکانه تر بر مردم حرمان کشیده ما تحمیل می شد که بیشتر انتقام استعمار انگلیس از ملت قهرمان ما بالوسیله ایادی اش (نادر و برادران) بود.

آری! خانواده نادر که بوسیله امیر عبدالرحمن به هند فرار داده شده بود ، با عودت در زمان امیر حبیب الله ، نوکران خانه زاد انگلیس - بمفهوم واقعی آن - در افغانستان بودند.

وزارت دفاع و وزارت خارجه همه را در قبضه خود گرفت و متعاقب این حوادث ، ظاهرشاه بنفع سردار داؤد از سلطنت استعفا داد...



آرامگاه شاه امان الله در شهر جلال آباد

بدین ترتیب نوکران خانه زاد انگلیس های مقیم هند ، تعهد نوکری قدرت استعماری دیگری - سوسیال امپریالیزم روس - را توسط داؤد خان (با پشتیبانی فعال ببرک و جناح پرچم) در تاریخ افغانستان بنام خود رقم زدند. ولی بعد از اندک مدتی از کودتا ، سردار داؤد به پشتیبانان کودتای پرچمی خود پشت کرد و از توسعه نفوذ و فعالیت آنها بزعم خود جلوگیری نمود. سردار داؤد بسان اسلاف خود که هر کدام از قرن نزده تا اندم سرنوشت ملت غیورماریابی گرفته بودند ، باز هم حیات مردم و آینده فرزندان کشور را در قمار شرق - غرب به معامله گذاشت و با وجود موجودیت یکی از خطرناکترین جواسیس کی.جی.بی. - محمدخان جلالر - در پست وزیر تجارت ، از روس ها فاصله گرفت و بیکیاری به متحدین غرب روی آورد که امضای قراردادهای همکاری را در برداشت. ولی چرخش یکصد و هشتاددرجه سردار داؤد که با نزدیکی با متحدین امریکا و غرب: پاکستان ، ایران ، عربستان سعودی و مصر آغاز یافته بود ، نتوانست قوام یابد و باند «خلق» - پرچم که در مدت پنج سال حکمرانی سردار داؤد با کمک وسیع اتحادشوری سوسیال امپریالیستی در تار و پود دولت و اردو نفوذ نموده بودند ، نقشه سرنوشتی وی را خیلی ماهرانه و دقیق براه انداخته ، با قتل میراکبر «خبر» و صحنه پردازی های دیگر ، چراغ سبز کودتای نظامی ۷ ثور ۱۳۵۷ را از روس ها دریافت نمودند.

روس ها آنقدر در دستگاه دولتی و اردوی سردار داؤد مطمئن راه باز نموده بودند که قرار اظهار شاهد عینی ، دو روز قبل از براه افتادن کودتا ، موتر «پوزانوف» - سفیرشوری در کابل - بدون سرنشین وبا شیشه های باز در حالیکه هیچ محافظی در آن نزدیکی ها نبود ، در بیرون عمارت میدان هوایی کابل پارک شده بود. کودتای ۷ ثور «خلق» - پرچمی ها (قبل از یورش پاده های بنیادگرایان به کابل) را می توان از خونین ترین تصادمات نظامی برسر احراز قدرت در تاریخ معاصر افغانستان نامید ، طوری که پارچه های سوخته گوشت انسان در شاخه های درختان اطراف ارگ در روزهای متعاقب کودتا بچشم می خورد. ولی کاش آن همه قتل و خونریزی بیسابقه بعنوان تصفیه حساب میان داؤد و حامیان سابقش باقی می ماند. متأسفانه

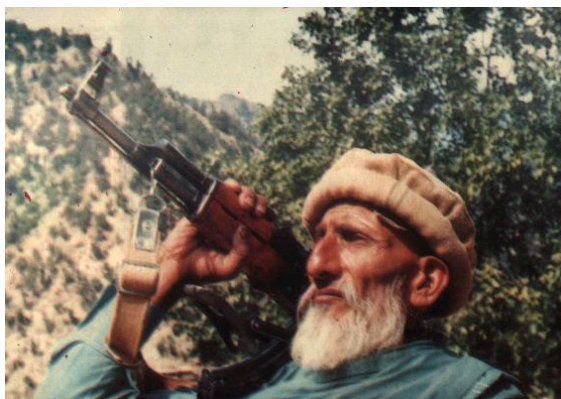
نمی توان همواره در غلیان استبداد و ناروا شناسائی کرد. فاجعه می تواند بشکل کاملاً آرام و بیصدا دمار از روزگار مردم در آورد. زمان ظاهرشاه اگر برای عده ای مترادف با «آرامی» بوده است ، آنها فراموش می نمایند که آن «آرامش» «آرامش قبل از طوفان» بوده است. و پسویته (عطالت) ظاهرشاه در ایجاد آن تصویر «آرامش» نقش تعیین کننده داشته است. سالهای تمام عموهای ظاهرشاه - بخصوص هاشم جلال - بعوض ظاهرشاه ، حکم راندند و قتل و غارت کردند. این امر ظاهرشاه را از نقش واقعی شاه بدور نگه داشت و طوری که سیر زندگی اش میرساند ، وی به عیاشی رو آورد. وانگاهی هم که زمام امورکشوری را در غیاب عموهای خود بدست گرفت (جمعاً مدت ده سال) ، به بزدلی شهرت یافت و سیاست «کجدار و مریز» رادربیش گرفت. درست همین سیاست «کجدار و مریز» بنام «سیاست بیطرفی» در سطح جهانی و «محبوبیت» وی بعنوان زعيم در سطح داخلی ، از وی یک خالص بالخیر بوجود آورد که نه ناشی از کودنی وی بلکه نتیجه ذیرکی وی بنفع شخص خودش می باشد. وتازمان مرگش در جولای ۲۰۰۷ آن موقف «هم شهید و هم غازی و هم صحیح و سلامت» را حفظ کرد. بهمین دلیل ظاهرشاه «موش و پشک بازی» های سردار داؤد و سردارولی را از دور (تاآخر) شاهد بود ولی طرف نمی گرفت زیرا یکی نماینده مستقیم غیرمستقیم روس در دربار (سردار داؤد) و دیگری خون جوانان بخون خفته در جاده های کابل را بردست های خود داشت. ظاهرشاه نمی توانست باصطلاح مسئولیت خیانت ها و جنایات عموزاده های خودرا صرفاً بخاطر اینکه پادشاه بود و یگانه «داور» ساده لوحانه بر گردن بگیرد.



شاه مخلوع محمدظاهر در آخرین سال عمرش

از همین رو بود که با تشدید تشنجات داخلی کشور و رقابت های دربار و با بوبرشدن از وقایعی که در حال تکوین بود ، وی چند روز قبل از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به بهانه تداوی چشم عازم لندن شد و سردارولی را هم با خود به همراه برد؟! اینکه سردارولی از مانور مطلع بودیاخیر ، معلوم نیست. ولی بهر صورت رویدادها مطابق نقشه قبلی پیش می رفت. داؤد به همدستی پرچمی ها و پشتیبانی ضمنی روس ها جانشین ظاهرشاه شد و یک نظام جمهوری قلبی را بنا نهاد که در لفظ جمهوریت بود و در سرشت سلطنت ، چنانچه وی چهار پست مهم: ریاست دولت ، صدارت ،

رویارویی بی پرده و خونین با طرفداران «استاد بزرگ» (نورمحمد تره کی) قرارداد که نتیجتاً حفیظ الله امین از توطنهء سوقصد جان بسلامت برده و در انتقام از آن، «استاد» رابا فشار دادن بالش بر صورتش، توسط طرفداران خود، «محترمانه» به آن دیار فرستاد و قدرت دولتی را بسان سردار داؤد مطلقاً در دست گرفت. وی در مدت کوتاه حکمرانی فاشیستی اش (کم و بیش سه ماه)، چنان با سفاکی و رویهء غیرانسانی با مردم برخورد نمود که بگفتهء معروف «پشه را به توپ می بست». در عین حال، آوازهء اینکه حفیظ الله امین در واقع نمایندهء امریکا بوده و گویا جاسوس سی. آی. آی. است شایع شد که بیشتر موافق با سیاست همان مقطع روس ها در افغانستان بود و در محاسبات شان موجودیت و نقش حفیظ الله امین دیگر نمی توانست برایشان مفید و عوامفریب باشد و پیشبرد نقشه های بعدی شانرا سد می شد. ولی نایبست فراموش کرد که از آغاز بقدرت رسیدن نوکران روس، روحیهء آزادیخواهی و تنفر از بیگانهء گستاخ و غلامان حلقه بگوش شان، از صرفاً یک احساس نفرت به خیزش های خودبخودی، نا منظم و بدون رهبری آگاهانه تکامل نموده بود که با سرکوب وحشیانهء دولت مزدور روبرو می گشت.



یک قهرمان گمنام مقاومت ضدروسی

بناً از یکسو عدم کارآرائی رژیم دست نشانده برهبری حفیظ الله امین و از سوی دیگر قوت گرفتن قیام های ضدروسی و نوکران شان، روس را بر آن داشت تا اینبار زرین قلاده های خود را که بیصبرانه منتظر دست یافتن بقدرت دولتی بودند، روی صحنه آورده و عنصر بدنام تری از بخش پرچم باند طرفدار روس (بیرک کارمل) را سوار بر لولهء تانک برای سرکوب مردم آزادهء ما و اشغال سرزمین آبائی ما به افغانستان صادر نماید. ازینرو تدارکات آن در روزهای آخر قدرت حفیظ الله امین از قوه به فعل درآمد.

بقیه در صفحه ۱۳



این کودتای عریان نظامی که ردیلانه به آن «انقلاب» گفته می شد، سرآغاز وحشتناکترین، مخرب ترین، خونین ترین و بدنام ترین دورهء زمامداری در کشور ما بوده است.

مقطع زمانی کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ و اشغال نظامی کشورما توسط قشون سوسیال امپریالیزم روس در واقع نقطهء عطف فاجعه در افغانستان است. بدین معنی که فاجعه مستقر در تار و پود جامعه، از شکل بطی و مستور ظلم، تعدی و بیعدالتی نظام نیمه فنودالی - نیمه مستعمره، جلوگیری پلان شده از ترقی و پیشرفت اجتماعی همراه با حذف آزادی های ابتدائی (سردار داؤد در زمان ریاست جمهوری خود امر کرد که اجتماع بیش از دو نفر در محضر عام غیرقانونی و قابل پیگرد و مجازات است)، به فاجعهء آشکار چند بعدی که رکن اشتراک مستقیم یک قدرت بزرگ سیاسی و نظامی بیگانه را با خود داشت، یعنی به مستعمرهء روس استحاله نمود.

بعبارهء دیگر، فاجعهء معاصری که با بقدرت رسیدن امیر عبدالرحمن، امارت حبیب الله، دسایس هند برتانوی، خیانت و جنایات نادر و برادرانش، عطالت و بی ارادگی پسرش و بالاخره خودخواهی، ناعاقبت اندیشی و بی خبری سردار داؤد در کشور ما از شکلی به شکلی در آمده بود، اینبار خطرناکتر، منظم تر و هارتر در چارچوب عوامفریبانه و جعلی یک سیاست ظاهراً طرفدار محرومین جامعه ولی با چماق اردوی تا دندان مسلح روی صحنه آمد که بسان پشتیبانی عریان هند برتانوی از امیران دست نشانده اش، مهربانیت بیگانه را برجبین خود حمل می کرد. در نتیجه زندگی اجتماعی ملت برهم خورد و ما شاهد دو پدیدهء نو بودیم: در یک سواقلیت نوق زدهء یک قدرت بادآورده و متکی بر (ابر) قدرت بیگانه و در سوی دیگر اکثریت بهت زده ای که گرچه امحای خانواده نادر و حواریون شاد شان ساخته بود ولی عدم اعتماد بر نمایندگان تازهء قدرت دولتی و سوطن در مورد اهداف شان و بخصوص کابوس گسترده شدن روز افزون سیطرهء یک قدرت نظامی و اندیولوژیک بیگانه آنها را سراسیمه می ساخت. خصوصاً که آن ابر قدرت نقاب پوش و نهایت مصمم نه تنها کشور ما را د فکتو (عملاً) جزء بلوک تحت اراده و ادارهء خود (بیمان وارسا - بخوانید زندان بردگان شوروی - ساخت بلکه ضمناً طرح ملحق ساختن خاک کشور ما به جمهوریت های آسیای مرکزی و «حل و هضم» آن در پیکرهء امپراطوری سوسیال امپریالیستی رادر برنامهء خود داشت که بعدها الحاق رسمی و اخان شاید سرآغاز آن بوده باشد. اینهمه طرحها و کنش های مشکوک ولو با شعارهای «دلسوزانه» و عوامفریبانه از طرف باند «خلق» - پرچم به خورد مردم داده می شد، با آنهم تقریباً مجموع ملت ما را در حالت انتظار توأم با دلهره نگه داشته بود. تا آنکه تشنجات میان دودستهء رقیب نمایندهء سوسیال امپریالیزم: بخش «خلق» علیه بخش پرچم بالا گرفت و بخش «خلق» که گویا بیشتر باخوی وبوی عوام نزدیک و اکثراً از محیط غیرشهری جذب شده بودند (تا شاید بیشتر «مردمی» جلوه کنند)، بسرکردگی نورمحمد تره کی در مرحلهء اول احراز قدرت، توسط روس ها برگزیده شده بخش رقیب (پرچم) را از میدان قدرت به بیرون پرتاب نموده پیشوایان و عناصر مهم آنرا به عنوان سفیریه خارج فرستاد و عده ای را هم زندانی نمود. ولی «خلقها» در بین خود هم تضادهائی داشتند که در غیاب رقیبای پرچمی بیشتر حداد شده و طرفداران «شاگرد وفادار» (حفیظ الله «امین») را در

پس منظر

ازین سموم که بر طرف گلستان بگذشت
عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی

"حافظ"

بزرگداشت راستین از "روز شهدا" تمسک و تعهد به اندیشه و آرمان آنهاست

چون کوه در برابر شکنجه های
و حشیانه و قساوت دژخیمانه
دشمن بردبارانه ایستاد و در
۱۸ جوزا ۱۳۵۸ جاودانه گشت.

به سفارش عبدالقیوم "رهبر"،
ساما ۱۸ جوزا را به نام روز
شهداء مسمی نمود. هر سال
درین روز- به انحای ممکن و
میسر- از بنیان گذار ساما و
سایر شهدای سامایی و شهدای
گمنام جنگ آزادیبخش ملی
تجلیل بعمل می آید. تجلیل و
بزرگداشت راستین و در خور
شان از "روز شهدا" و **مجید**
بزرگ، وفاداری، تمسک و
تعهد به اندیشه سترگ انقلابی و
خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک
اوست. در صورت انحراف از
خط و اندیشه او، تجلیل های
فرمایشی، اغواگری و فریب
محض است. با این طرز تلقی
از بزرگداشت، در پرتو اندیشه
های **مجید** و **رهبر** به تحلیل و
ارزیابی اوضاع کنونی
میپردازیم:

تاریخ پر افتخار و شکوهمند
خلق ما، حاوی خیزشها و
قیامهای زحمتکشان و
ستمدیدگان علیه ارتجاع و بویژه
در دو سده اخیر علیه استعمار و
تجاوز، باعث مباحثات و سر
افرازی ما در میان ملل جهان
بوده است. شکست و فروپاشی

نشان داده است که استعمار
عمدتاً بر قهر و ترور اتکا
میکند و با ایجاد فضای رعب
و وحشت میخواهد انزجار و
عصیان خشم آگین مردم را
مهار زند. مزدوران استعمار و
خائنین ملی چون پایه در میان
مردم ندارند، برای جلوگیری از
نابودی محتوم خود به هر عمل
شنیع و وحشیانه دست می زنند.

امپریالیسم شرارت پیشه روس
با توحش لجام گسیخته به
کشتار، ترور، شکنجه و به
زندان افکندن مردم، خواست
که قیام سرتاسری مردم ما را
فروکش دهد و خاموش سازد.
با این نیت شوم رهبران رهنما
و روشنگر را به مذبح
استعماری فرستاد تا مردم را از
مشعل رهنما محروم نماید.

مجید بزرگ با نبوغ و تبحر
علمی و با نظریات داهیانه و
پیشگویانه خویش، دشمنی کینه
توزانه روس غدار و چاکران
بی اراده اش را بر انگیخت و
بر حسب یک تصادف غم انگیز
به اسارت وحشیان اشغالگر در
آمد. این اسطوره مقاومت و
پایمردی با تجلی غرور انقلابی
بی بدیل بمثابه وارث و سلاله
همه آزادیخواهان و رادمردان
جنبش آزادیبخش ملی و انقلابی
کشور با عظمت و استواری

تاریخ ضد استعماری و خونین
کشورما و جنبش آزادیبخش
خلق ما، رادمردان و رهبران
نامور و از خود گذر به پیشگاه
خلق حماسه آفرین تقدیم نموده
است. جنبش مقاومت ضد
روسی قهرمانان و جانبازان
گمنامی را در راه آزادی و
استقلال کشور به اوج مقاومت
و فداکاری شکوهمند ارتقا داده
است. سازمان آزادیبخش مردم
افغانستان (ساما) که از فرزندان
دلیر و پاکباز، آگاه و آزاده این
ملت غیور شکل گرفته است،
نیز قهرمانان متهور و فداکار،
خرمند و با درایت- مانند **مجید**
و یارانش، **رهبر** و رهروانش-
با هدف عالی گسستن زنجیر
اسارت، حصول آزادی و
استقلال راستین، برپایی عدالت
اجتماعی، رفاه خلق و رسیدن
به سرزمین زیبای انسانی فارغ
از ستم و استعمار، بر قله پر
تالو آزدگی رسانیده است.
تاریخ بشریت و مبارزات
خونبار انسانهای در بند و اسیر
گواه است که : استعمار به
انحای گوناگون برای حفظ
سیطره ارتجاعی و استعماری
خود، راهها و وسایل متعددی
را به کار می بندد و همواره
میکوشد با تحمیق و اغفال
مردم، بر تداوم عمر ننگین خود
بیافزاید. ولی تجارب تلخ تاریخ

یو موتی ولس نه ماتیدونکی دی!

امپریالیسم روس برگ افتخار آمیز دیگر نیست که بر تاریخ حماسه آفرین ملت ما افزوده شده است. در جریان جنگ آزادیبخش ضد روسی، امپریالیسم امریکا و همپالکانش، به مدد و همنائی ارتجاع منطقه و با دمسازی با نیروهای رجعت گرای بومی، در صدد سوق جنگ آزادیخواهانه خلق ما به سوی بیراهه اسارت ننگین شد. همه مرتجعین جهانی و منطقوی- با یک اتحاد نا مقدس- تلاش ورزیدند تا مقاومت مردم مارا از مضمون انقلابی و مترقی آن تهی سازند.

ایالات متحده امریکا با استفاده از فرصت مغتنم شرایط ویژه جنگ نا برابر ضد روسی، با تمهید غدارانه جهت زیر سیطره کشیدن کشور ما و استقرار پایگاههای نظامی در منطقه، چاکران بی عرضه و گوش به فرمان را تربیت و تقویت نمود تا در آینده بمثابة نقاب تزویر بر امیال شوم، برده ساز و توسعه جویانه خود به کار گیرد.

در آستانه شکست و خروج نیروهای ارتش سرخ - در بحبوحه گفتنمان در باره ایجاد یک دولت سازشی در ژنو- امریکا در فکر تدارک و تعبیه یک دولت بدیل بجای دولت دست نشاندۀ روس شد. این خواست امپریالیسم امریکا و متحدینش به تعقیدات و معضلات لاینحلی - که قسماً خودش مؤجد آن بود - مواجه گردید. زیرا که به تقویت نیروهای مبادرت ورزیده بود که قبل از تولد محکوم به مرگ بودند. علی الرغم اتحاد نمایشی وسوگند یادکردن اضطراری شان(در اسلام آباد و خانه کعبه) ترکیب دلخواهی که نقشه

استراتژیک منطقوی امپریالیسم را یدک کشد به چالش هائی مواجه گردید. در پیامد آن ما شاهد اعجوبه و کاریکا تور مضحکی از دولت بودیم که جانشین دولت (خلق و پرچم) شد....

فروپاشی غیر منتظره به اصطلاح " اتحاد جماهیر سوسیالیستی" - که در محاسبات نظریه پردازان مدافع سرمایه پیش بینی نشده بود- امریکا را بدان وا داشت که با ولع تمام به کشورهای اروپای شرقی و آسیای میانه عطف توجه نماید و افغانستان را به اصطلاح مروج رسانه های همگانی آن مقطع زمانی "فراموش کند" و از نظر بیاندازد. امپریالیسم امریکا در نشه ماه عسل پیروزی جنگ سرد غرق بود که رویداد انفجار سفارت امریکا(در کینیا و تانزانیا) به وقوع پیوست و قرعه ارتکاب آن به نام اسامه بن لادن برآمد. مع الوصف وساطت پیهم و مکرر پاکستان و عربستان سعودی، دولت طالبی از سپردن وی به امریکا استنکاف ورزید. ابرقدرت بی رقیب و تکتاز برای اعاده حیثیت و وقار از دست رفته خود با توحش لجام گسیخته و انتقامجویانه، دیوانه وار در سال ۱۹۹۸ هفتاد و اندی میسایل کروز- از پایگاه دریایی خلیج فارس - بر مردم بی گناه و بی دفاع افغانستان پرتاب نمود که مخالفت و انزجار جهانیان را برانگیخت. استدلالات چندش آور برای تبرئه این عمل مخوف و ضد انسانی نتوانسته بود که ذهن بیدارجهانیان را اغوا کند که حادثه یازدهم سپتمبر وقوع یافت. گرداننده حمله به مرکز تجارتی نیویارک و پنتاگون نیز

القاعده پنداشته شد. امریکا با تزویر حفظ امنیت جهانی و دفاع از خود، جواز حمله به افغانستان را از سوی سازمان ملل - که در تمام مسایل سیاسی - نظامی جهان، نقش ستون پنجم سرمایه را ایفا نموده است - حاصل نمود. همزمان با یورش سبیعانه و وقیحانه امریکا به افغانستان، کنفرانس بن(۵ دسامبر ۲۰۰۱) نیز جریان داشت.

به تاسی از سیاست پکس امریکانا (سیطره بلا منازع امریکا بر تمام جهان) و تغییر خط مشی به اصطلاح "تحمل لیبرالی" به " جنگهای پیشگیرانه" و اعلام جنگی نا محدود ویی پایان "علیه تروریزم" بعد از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و اتخاذ سیاست های ستیزه گرانه با روش های آشکارا ریاکارانه و خودخواهانه، سیاست رسمی امریکا را در مرحله کنونی تشکیل میدهد. همچنان با تشخیص افغانستان بمثابة منطقه مهم استراتژیک و وقوع حوادث کینیا، تانزانیا و نیویارک، دوباره توجه امریکا به افغانستان معطوف گشت. بلا فاصله درصدد تدارک و تدویر کنفرانس بن برآمد تا بيشرمانه توسعه جویی و مداخله ناروای خود را وجهه قانونی بخشد.

در تمام کشورکشائی های امپریالیستی، همیشه آنچه اهمیت داشته بکار گیری شیوه اغفال و تزویر در تحمیل حاکمیت خود بر کشور مقهور بوده است. دخالت نظامی و قهر تنبیهی زمانی اعمال شده است که با بر ملا شدن امیال شوم استعماری، حاکمیت معمول آن به چالش مواجه گردیده است. اکنون مرکز قدرت سرمایه جهانی با کمک ایدئولوژی

بازار آزاد میخواد بر تداوم سیطره خود بر مناطق مختلف جهان ادامه دهد. اگر بالفرض این سیاست به مخاطره و مانع مواجه شود، از بمباردمان نیروهای هوایی و گسیل نیروی نظامی استفاده میکند. در افغانستان ازین هردو شیوه همزمان کار گرفته شده است: بمباردمان شهر کابل و جریان کنفرانس بن.

درکنفرانس بن که در حقیقت برای سر هم بندی بدیلی برای جانشینی دولت طالبی رویدست گرفته شد، از لحاظ ترکیب خود به گروهها و دسته بندیهای راه داده شده بود که وابستگی غلیظ آنها به استعمار و ارتجاع منطقه شهره آفاق شده بود. هیأت متشکله " موافقتنامه بن" عبارت بودند از: ۱) هیئت شمال (به نمایندگی ائتلاف شمال)، ۲) هیئت پشاور (به نمایندگی احزاب پشاور)، ۳) هیئت روم (به نمایندگی ظاهرخان)، ۴) هیئت قبرس (به نمایندگی طرفداران ایران). درین کنفرانس گروهها، سازمانها و شخصیت های ملی و انقلابی شرکت نداشتند. این کنفرانس در غیاب مردم وبدون موافقت آنان تدویر شد. مبرهن است که در شکل و محتوای خود نمیتوانست اراده وامیال آنان را بازتاب نماید. کنفرانس تحت نظر نماینده خاص سر منشی ملل متحد (لخصر ابراهیمی) کارگردانی شد تا از انظار جهانیان وابستگی و بی ارادگی شاملین آن مستور بماند. کنفرانس بن ریا کارانه جهت مونتاز یک دولت کاملاً وابسته و بی اراده از اشخاص به اصطلاح " نخبه " و برگزیده و به دلخواه سرمایه جهانی تدویر شده بود تا سیطره مستقیم وبلا

منازع امپریالیسم را سامان دهد. [نزدیک بود گفته شود که سرمایه به استعمار کهن (کلونیالیسم) برگشت نموده است.]

در دوران جنگ سرد- که بعد از جنگ جهانی دوم آغاز یافت - امپریالیسم امریکا که در تب هژمونی و سلطه بی رقیب بر جهان می سوخت، پس از افول و فروپاشی ابر قدرت رقیب به این آرزوی دیرینه خود نایل شده است. همچنان در اوایل دهه نود قرن گذشته و پایان جنگ سرد به اثر تشدید پروسه تمرکز سرمایه و قرارگرفتن در قبضه معدودی از انحصارات غول آسای بین المللی، تئوری بازار جهانی (گلوبالیزاسیون) و پیامد فریبنده آن "نظم نوین جهانی" که در حقیقت بجز از غارتگری و چپاول بی حد وحصارحمتکشانش و خلقهای جهان درمرحله کنونی سرمایه نیست، مطرح شد.

در اوایل قرن بیستم، ادغام سرمایه ها و بوجود آمدن انحصارات بزرگ امپریالیستی نیز قصد به زیر سیطره کشیدن جهان را - زیر چنبر سرمایه- در بر داشت. ولی علی الرغم تقلای فزون از حد، سرمایه نتوانست از لحاظ سیاسی از مرز دولتهای ملی تجاوز کند(منافع ملی رانانیده گیرد). خواب "دولت جهانی سرمایه" تعبیر خود را در کابوس وحشتناک فاشیسم هتلری به نمایش گذاشت. سرمایه برغم تلاشهای نافرجامش قادر نبوده است "دولتی برای کل نظام سرمایه به مفهوم واقعی" مستقر کند. سرمایه اکنون رویای جهانی شدن سرمایه و " نظام فراملیتی" را در سر می پروراند، تا بدین طریق برکل

جهان سروری کند. ولی رویدادهای جاری وواقعات سرسخت، رویای سروری بر جهان را به کابوس اضمحلال امپریالیسم مبدل خواهد نمود وگردانندگان آن سرنوشتی مانند سلف خود (هتلر) پیش رو خواهند داشت.

بعد از جنگ جهانی دوم مبارزات آزادیبخش کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین منافع امپریالیسم و بویژه امریکا را به مخاطره انداخت و سیطره استعمار را به انحای گوناگون به چالش مواجه نمود. گرچه با افول ابر قدرت رقیب، میدان برایش "شغالی" شد ولی چالش های موجود پیش از تحولات اخیر منحیت مانع ودردر راه در راه تمویل سیاست های استعماری موجود بود که بایستی با اولین فرصت ازراه برداشته میشد. به مجردفروپاشی شوروی - جهت اعاده منافع از دست رفته - استراتژی از پیش تعیین شده با وقاحت و ریا کاری بی نظیر " عملیات نظامی پیشگیرانه " با تجاوزات مخوف وخطرناک خود را به نمایش گذاشت. آنهایی که به جهانیان تلقین میکنند که امپریالیسم نیاز به اشغال کشورهای دیگران ندارد، اشغال افغانستان، عراق و ... و استقرار پایگاههای نظامی ایالات متحده امریکا در ۶۹ کشور جهان را چگونه میتوانند توجیه کنند؟ آنطوریکه این فرایند، مزورانه از طرف مدافعین سرمایه توجیه میشود، نه بخاطر حفاظت از منافع این کشورها بلکه برای تداوم سیطره و تحمیل اراده سیاسی - به منظور کسب سود بیشتر - بر این کشورها است.

در مرحله کنونی سیطره امپریالیسم ، تضادهای اساسی جهان (تضاد بین خلق های جهان و امپریالیسم، تضاد بین کار و سرمایه و تضاد درونی سیستم امپریالیسم) کماکان بحال خود باقی است. امریکا با احراز موقف برتر و موقعیت مسلط سرمایه هایش، میخواهد تسلط و حاکمیت خود را بر سایر قدرتها تحمیل کند و آنان بر اثر عدم چیرگی بر شرایط کنونی، از روی ناگزیری برای مدتی به این حاکمیت گردن خواهند گذاشت و به دنباله روی مجبور خواهند بود. ولی به اثر تضادهای ذاتی سیستم سرمایه (مبارزه نیروی ضعیف تر علیه نیروی برتر) این حالت دایمی و همیشگی نخواهد بود. چنانچه در گذشته ما شاهد تعویض این برتری بوده ایم. (انگلستان از یک نیروی برتر و مسلط به ضعیف و دنباله رو میدل شده است). اگر دیروز (در دوران جنگ سرد) دسته ای از امپریالیستها با هم تباخی داشتند، امروز برای تقسیم مجدد جهان، باید الزاماً با هم به رقابت بپردازند. بدین ملحوظ است که گروه بندیهای بزرگ جهانی با همدیگر و برضد یکدیگر در حال تکوین و شکل گیری است. اجتناب آلمان و فرانسه در حمله دوم امریکا به خلیج فارس ناشی از همین سیاست است. گسترش چشمگیر ناتورا به سوی شرق ، روس به عنوان تهدید علیه خود تلقی میکند. در گرد هم آئی سران ناتو در بخارست، پیشنهاد عضویت دو کشور از اقمار سابق روس در پیمان ناتو به مخالفت روس مواجه گردید که عجاناً پذیرش عضویت آن دو کشور به تعویق افتاد و به آینده موکول شد.

سابقه کسب حد اکثر سود و مازاد تولید و محدود بودن تقاضا (عدم تناسب عرضه و تقاضا) امپریالیسم را به بحران های علاج ناپذیر مواجه می سازد که نه تئوری اقتصادی کینز توانسته بود و نه هم ایدئولوژی بازار آزاد و جهانی شدن سرمایه میتواند امپریالیسم را نجات دهد. گرایش به سوی انحصار در ماهیت ذاتی امپریالیسم نهفته است. این ویژگی نابودی و زیر سیطره کشیدن رقبا را احتوا میکند . افزایش بودجه نظامی و حفظ "منافع ملی " خودی الزاماً نقض منافع ملی سایر کشور هارا دربر دارد و بطلان این طرز تلقی از جهانی شدن را ثابت میکند که گویا سرمایه های فراملیتی ، منافع ملی را نادیده میگیرد.

شش سال از تجاوز بیشرمانه امپریالیسم امریکا و متحدینش - به بهانه مزورانه تأمین امنیت جهانی - بر کشور ما میگذرد . هدف استراتژیک اشغال نظامی افغانستان ، توسعه و گسترش سلطه بلا منازع امریکا در آسیای مرکزی و ایجاد پایگاههای نظامی به منظور تکمیل این هدف بوده است . داعیه قلع و قمع تروریسم ، برقراری و پاسداری صلح و امنیت ، راه اندازی انتخابات آزاد و برپاداشتن رژیم دیموکراتیک و بازسازی - که شعار های فریبنده "صلح ، دیموکراسی و ترقی اجتماعی " امپریالیسم روس را به ذهن انسان افغانی تداعی میکند - پیش از اینکه به اغوای افکار عمومی ممد واقع شود ، رنگ باخته است.

دولت کنونی (عجوزه هزار داماد) که در پیامد توطئه گرانه و برده ساز کنفرانس بن روی آب آمده است ، بمثابه نماینده پروپاقرص امپریالیسم ، منافع ملی ما را مورد تهدید قرار داده و از لحاظ سیاسی در تخاصم آشتی ناپذیر با خلق کشور قرار دارد . تبلیغات دروغین بر قراری صلح و امنیت ، بازسازی و رفاه اجتماعی دولت پوشالی مانند صدای گنبدی محو شده ، با وجود جذب کمک پانزده میلیارد دلاری ، هیچ بهبودی در وضع زندگی مردم و هیچ نمودی از عمران و بازسازی کشور - که مؤثر باشد - مشاهده نمیشود . قوماندانان جهادی و تفنگ سالاران قلدر هنوز هم بر گرده مردم حرمان کشیده ما سوار اند و با خود کامگی مهار ناپذیر به هر سو می تازند . قوانین دولتی برای شان پشیزی ارزش ندارد . لت وکوب اهانت آمیز لوی خرنوال توسط جنرال جرنت و اسارت اکبربای توسط دوستم شاهد مثال از هزاران موردی است که دولت کنونی - که متشکل از همین قماش افراد است- نتوانسته ویا نمیخواهد بدان رسیدگی کند. همان طور که رهبران جهادی یک شبه ره صد ساله پیمودند واز کانت، جان لاک و روسو دموکرات تراز آب درآمدند، قوماندانان و مجاهدین (پاتک سالار) با تلبس یونیفورم نظامی یکباره به اردوی ملی و پولیس ملی تغییر هیئت و هویت دادند. همین ها عاملین بی امنیتی، دزدی و چپاول اموال مردم اند. آنان با تشکیل باندهای آدم ربائی به اختطاف اطفال و اشخاص میپردازند و در روز روشن به سرقت پول بانکها و اموال مردم

بقیه در صفحه ۲۴

نویسنده : اسدالله حکیمی

۱۶ - ۶ - ۲۰۰۸

ابن نبشته در محفل بزرگداشت از شهدای مقاومت آزادیخواهان افغانستان در ۸ جون ۲۰۰۸ در تورنتو به وسیله شخص نویسنده قرائت گردیده است:

حضار نهایت محترم، نخست از همه سلام های رزم خویش را تقدیم می دارم امید است مورد قبول قرار گیرد. در ثانی از اینکه به دعوت ما پاسخ مثبت داده، با تشریف آوری تان در این محفل، همبستگی تان را با یاد و خاطره شهدای به خون خفته کشور ما ابراز داشتید، یک دنیا ممنون.

به مناسبت چنین روز غم انگیزی، خواستم در مورد شهید مجید، قهرمان مردم سراسر کشورم چیزی بنویسم، متوجه شدم که هرچه میخواهم من بنویسم و بگویم دیگران نوشته اند و گفته اند. دور نرویم، در همین تازه گی ها وقتی اسکلیت های باقی مانده از نظام منفور عقیمانده و کور سلطنتی دزدانه و با تجاوز به حریم نوشته کس دیگری کانال زدند و تعفن دل گندیده و آسیب دیده از مبارزات مجید را به دست باد دادند. صداها و غریوهای خشماگین از گوشه و کنار گیتی بر علیه آنها و به دفاع بر حق و مردانه از مجید بلند شد و برای مدتی طنین آن گوش دوستان را نوازش و گوش دشمنان را تخریش میکرد.

من به این نوشته ها مرور عمیقی کردم و دیدم، آنها بی که صادق اند و طینت پاک دارند چه روشن و زلال و ویژه گی های قهرمان مردم را می بینند و بدون وسواس و دغدغه هر جا و همیشه صمیمانه آنها بیان میکنند و بر سجایای قهرمانان شان تاکید میورزند تا دیگران از آن بیاموزند. من درینجا به تذکر چند نکته آنها میپردازم.

یکی ازین نویسندگان، قهرمان مجید را به رستم مقایسه میکند، آری، رستم همان یل افسانوی سیستان که آریائی ها همه صفات قهرمانان واقعی و افسانوی تاریخ را در وجودش خلاصه میکنند. ولی این نویسنده حاضر نیست مجید قهرمان را با رستم یکی بداند چه، معتقد است که: " رستم فرزند ابوالقاسم است، اما مجید از بیضه سفید پامردی های خود سر برکرده است " یعنی اینکه رستم زاده تخیل ابوالقاسم فردوسی شاعر همیشه جاودان زبان پارسی است. آنچنانکه خود فردوسی هم گفته است:

منش ساختم رستم داستان
وگر نه پلی بود در سیستان "

ولی مجید راعملش، نترس بودنش، مردم گرایی اش، خردمندی اش و در یک کلام مبارزه اندیشمندانه اش یل تاریخ ساز مردم دریک برش تاریخ ساخته است. مجید زاده تخیل شاعرانه و یا افسانه و پندار عامیانه کسی نیست. و لذا نویسنده مجید را یل واقعی میداند تا رستم را، و چنین مقایسه ای تا هم اکنون در تاریخ و ادبیات منطقه ما بی بدیل است.

شاعر جوان و با دردی که خود در پای نهادن به دنبال پای مجید در جولانگاه رزمش رنج، شکنجه و زندان دیده است مجید را با اندیشه های بلندش به آفتابی تشبیه میکند که سپیده و روشنی اش مالا مال از پیام عشق بوده است. این ارجمند بر روشنی و صفا و راهگشایی اندیشه مجید، که بیشک اندیشه پیشرو زمان است، باورش را با تاکید بیان میدارد.

لذا تا اینجا این ارجمندان مجید را گردی (پهلوانی) در میدان عمل مبارزه میدانند که مجهز به اندیشه راهگشایش چون آفتاب راه مبارزه مردم را روشن میکند و خود پیشا پیش راه می پوید.

عزیز نویسنده دیگری از پامردی ها و جوانمردی هایش یاد دهانی میکند و از او نقل قول و حکایتی میآورد که ثابت میسازد، بین جوانمردی و عیاری که مجید به آن مجهز و معتقد است تا لومپینیزم به اصطلاح کاکه نماهای ولگرد دریاها فاصله است. مجید جوانمردی است که دشمنی خود را فقط با دشمنان مردم سمت و سو میدهد و دیگران را نیز درین راه فرا میخواند. برای مجید به اصطلاح دشمنی های شخصی، سمتی، منطوقی، لسانی، قومی، مذهبی و... ابتدالات و یا توطئه های هستند که برای تفرقه وجدائی در بین مردم بکار گرفته میشوند، تا مردم از وظایف اصلی که مبارزه ملی و طبقاتی است منحرف گردند. "کاکه گک" های که به هیچ اصول و اعتقادی باور ندارند و هنوز در پیله پندارهای خام محل و منطقه و سنت های عقیمانده محیطی و... در بند هستند، و با توسل به آن دشمن تراشی میکنند هرگز رهرو راه مجید نیستند، چه رسد به رفاقت با او.

هواداران سازمانش طی نوشته وزین شان از مواضع طبقاتی مجید سخن میگویند و او را در جایگاه و سنگر و جلودار بی چیزترین طبقات ولایه های اجتماعی می بینند که جسورانه با هرگونه بیدادگری و ستم میرزمد و مردم ستمدیده و در بند کشورش را به نجات از هرگونه ستم و تبعیض طبقاتی و ملی، مذهبی، جنسیتی، قومی و... فرا میخواند. در نوشته خوان این جمع از روحیه ضد تجاوزی مجید سخن به میان می آید و اعتقاد راسخ بر آنست که مجید قهرمان به هرگونه تجاوز به کشورش نه گفته و درتقابل آن قد بر افراشته و مبارزه کرده است. هکذا از سازماندهی، خردمندی، مردمی بودن و سجایای دیگر مجید سخن رفته است که واقعا بیان زوایای از شخصیت این نام آور بزرگ و مبارز ملی و انقلابی است.

در نوشته دیگری تحت عنوان " و باز هم مجید " از یک تحلیل گری که مجید را خوب میشناسد به نکات جالبی بر میخوریم. درین نوشتار پایه های اجتماعی بروز یک قهرمان به درستی چنین بیان شده است: " همانگونه که جامعه آفریننده ی شخصیت اجتماعی است، انسان عملورز، آگاه و پیشتاز نیز آفریننده جامعه است که از طریق درک قانونمندی های حرکت جامعه پیشاپیش سیر حرکی آن قرار گرفته ره باز میکند، شرایط تازه می آفریند و تأثیراتی ژرف بریستر حوادث تاریخ می گذارد. . . . چنین افرادی قهرمانان تاریخ اند. شکی نیست که در جامعه طبقاتی و لایه بندی شده قهرمانان نیز به طبقات و لایه های مختلف اجتماعی تعلق دارند. . . .

شهید مجید از آن زمره قهرمانانی است که از قلب توده های پابرنه برخاسته و با پذیرش پیشتاز ترین اندیشه های آزاداندیشانه و رزمنده ی زمانش کمر به نجات بی چیزترین طبقات و لایه های اجتماعی مردم خود از هرگونه ستم و تبعیض بسته است "

نویسنده به دو ویژگی دیگر مجید اشاره میکند و او را ضد استبداد و تجاوز میشناسد:

" شهید مجید در تمام زندگی مبارزاتی اش نه تنها به ظلم و ستم طبقات حاکمه ی وقت تن نداد، که به شیوه های پسندیده ی خودش علیه آن رزمید. زمانی هم که کشورش مورد تجاوز اجنبی قرار گرفت، دیگر هیچ گونه اگر و مگری را نپذیرفت و معتقد بود که تجاوز به سرزمین، تجاوز به سرنوشت، تجاوز به ارزشهای میهن و هم میهن ما اگر و مگر ندارد، تحت هر نامی و از جانب هرکسی که صورت بگیرد مردود است و باید علیه آن رزمید .

شهید مجید معتقد بود که هرمتجاوزی برای توجیه تجاوزش به نیرنگها و شعارهای فریب گرموتوسل میشود تا از شدت تقابل

ملت مورد تجاوز در رویارویی با خود بکاهد. به گواهی تاریخ متجاوزین متعدد گاهی به نام دین، گاهی به نام تمدن و دموکراسی و گاهی به نام سوسیالیسم بر خلق و کشورهای مختلف تجاوز کرده و هستی شانرا به غارت برده اند. لذا تجاوز تحت هرنام و شعاری که صورت بگیرد تجاوز است و مبارزه علیه آن برحق و ضروری است."

این فهم و این درک مصداق کاملی را از شخصیت مبارزاتی شهید مجید ارائه میکند. حال که تا حدودی این شخصیت مبارز را شناختیم بگذار اینطور مطرح کنیم که اگر شهید مجید هم اکنون زنده میبود چه میکرد؟

اگر درست است که شهید مجید در راستای پیش برد مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم هرگز به تک روی باور نداشت و بنیان گذاری یک سازمان منضبط مجهز به اندیشه های پیشرو عصر را ضروری میدانست و در آن راستا موفقانه کار و عمل کرد و "ساما" را ساخت، پس اگر حال هم می بود بیشک در جمع و پیشاپیش یاران هم باور و اصولی اش با استحکام و تکامل "ساما" از نظر ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و زدودن هرگونه ابهام فکری - سیاسی به پیشواز ایجاد و سازماندهی تشکیلی عالیتر و متکاملتر میرفت.

اگر درست است که شهید مجید مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم را کارتوده ها میدانست و برای بسیج توده به ایجاد "جبهه متحد ملی افغانستان" با شرکت تمام نیروهای ملی و مستقل دست زد. حال هم اگر می بود درتشکیل جبهه ضدارتجاعی و ضد امپریالیستی از نیروهای مستقل و ملی پیشگام میشد و آنرا متناسب با شرایط امروز سازماندهی میکرد.

اگر درست است که شهید مجید انقلاب را فقط به سخنرانی ها و سیمینار بازیها خلاصه نه میکرد و فصل نهائی طرد تجاوز و استعمار و استثمار را به بازوی

مسلح مردم می دید، حال هم اگر می بود متناسب با شرایط امروزی در تدارک چنین امری اقدام میکرد. رهروان راهش اگر می خواهند راه او را دنبال کنند باید در جهت تحقق این آرزوهای برآورده نشده ای مجید کار و عمل کنند، با امپریالیسم متجاوز به کشورشان قاطعانه مبارزه کنند، با ارتجاع وابسته به امپریالیسم به رزمند و فریب هیچگونه نیرنگ دموکراسی بازی و غیره و غیره را نخورند.

دریک کلام میتوان گفت مجید یعنی قهرمان سازمانده، مبارز و سازش ناپذیر ضد امپریالیسم و ارتجاع و هرگونه بهره کشی انسان از انسان. رهروان مجید باید بکوشند چنین باشند.

اگر مجید امروز زنده میبود، مخالفین با او چه میکردند و درموردش چه میگفتند؟

آنچنانکه از عمل میتوان استنباط کرد امپریالیسم جنایت گستر امریکا و شرکای جنایتکارش به میهن ما، از طریق اجنتان رنگارنگ خود با فریبکاریها و دغلبازی های ویژه اش به مجید نیز طرح اغواگر "مبارزه مشترک ضد تروریسم، فتوالیسم و احیای دموکراسی و بازسازی افغانستان. . ." را پیشکش می کرد و در ازای آن از مجید میخواست تا پستی و مقامی را در دولت دستنشانده اش اشغال کند و آرام و آسوده زندگی کند. همان کاری را که در زمان خود عوامل مزدور سوسیال امپریالیسم روس کردند. آنها نیز از مجید خواستند که با آنها گویا "مبارزه مشترک ضد فتوالیسم و امپریالیسم" بکند و به ازای آن هر پستی را که میخواهد بگیرد. ولی مجید حاضر نشد منافع ملک و ملتش را برای بدست آوردن پست و مقام و درنهایت زندگی مرفه شخصی به معامله بگذارد. او میدانست که این شعارها دام فریب و نیرنگی بیش نیست و او را در تقابل منافع مردم و کشورش قرار میدهد، و لذا آگاهانه و دلیرانه به

بقیه در صفحه ۲۳

دوام فاجعه در افغانستان...

خود را «انقلابیون» و نجات دهندگان مردم از ظلم و بدبختی جا می زدند. زهی وقاحت و عوامفریبی!

ولی این باند جواسیس پرورده خوان کی. جی. بی. کور خوانده بودند زیرا مردم هر قدر در جهل و نادانی نگهداشته شده باشند ، بر خیر و شر خود کاملاً آگاه بوده و تفکیک دوست از دشمن را بسادگی می توانند. پس جازدن یک کودتای نظامی رسوا و دکته شده توسط یک قدرت استعماری - با وجود همه تلاش ها و تبلیغات روس و نوکرانش - بهیچوجه نمی توانست جانشین یک انقلاب واقعی کارگری و توده نی که از بطن جامعه خودی برخاسته باشد ، شود. ازینرو هر قدر شعور سیاسی مردم بالا می رفت ، بهمان اندازه دشمن هار شده و با اعدام های انفرادی در زندان ها و پسته های امنیتی شهری ، کشتار جمعی در اثر حملات زمینی و بمباردمان هوایی در مناطق روستائی ، مخالفین را بیرحمانه نابود می کرد. و فقط اندک تعدادی را که یا در اثر ضعف شخصیتی و یا در اثر مانورها و فشارهای مختلف ، زیر شعار خود کشیده بودند ، با بوق و سُرنا بعنوان توده های طرفدار «انقلاب» به نمایش گذاشته و مذبحخانه به اغفال مردم می کوشیدند. در سالهای بعد ، گروههای تسلیمی «مجاهدین» که اکثراً اشخاص نفوذی دولت دستنشانده بودند ، نیز به آن جمع افزوده شدند.

تضاد میان سوسیال امپریالیزم زخم خورده بهمدستی نوکران بومی اش و اکثریت قاطع ملت غیور و آزادیخواه ما اوج می گرفت و بیش از پیش توجه و تحسین جهانیان - منجمله کشورهای زیر بوغ استعمار شوروی - را برمی انگیخت ولی در عین حال زنگ خطر جدی ای بود برای رقبای غربی شوروی و در رأس آنها اضلاع متحده امریکا.



هلیکوپتر نظامی روس در حال حمله بر مناطق روستائی کشور

امریکا و متحدین اگر از یکسو خواهان درگیر شدن اتحاد شوروری در افغانستان (در انتقام از شکست امریکا در ویتنام) بودند ، از سوی دیگر بهیچوجه با این موافق نبودند تا جنبش ضد استعماری ملت ما در مسیر سالم و مثبت تکامل کرده و به الگوی مقاومت توده های ملیونی - بمفهوم عام آن - مبدل گردد زیرا هر قدر هم اتحاد شوروی با امریکا و متحدین در تضاد گویا اندیولوژیک و سیاسی قرار می داشت ، از نگاه سرشت با هم یکی بوده ، هر دو ابر قدرت دارای سرشت امپریالیستی بوده اند که مثال های بیشمار و خصوصاً تجربیات عملی مردم در کشور ما و دیگر کشورها ، درستی این نکته را به اثبات رسانده است. پس مقاومت ضد روسی در افغانستان بهر قیمتی بود بایست به کجراه کشانده می شد.



قوای اشغالگر روسی قبل از آغاز حمله بالای مواضع مقاومت

شهربان کابل و دیگر نقاط کشور مدت اضافه از یک هفته قبل از سرنگونی حفیظ الله امین ، به سبب صدای یکنواخت ، سنگین و ممتد طیارات نظامی غولپیکر روسی که عساکر ، وسایط و مهمات نظامی را به پایگاههای مورد نظر می رساندند ، خواب راحت نداشتند و ترس و دلهره ازینکه بازچه بازی دیگری در پس پرده خواهد بود ، مردم مارا در خود می پیچاند. همان بود که در هفته اول ماه جدی ۱۳۵۸ (آخرین روزهای سال مسیحی ۱۹۷۹)، روس ها نوکر نافرمان خود ، حفیظ الله امین را بیرحمانه کیفر نموده و سوگلی معروف خود ، ببرک کارمل را بر سریر قدرت قلبی و متکی بر قدرت نظامی بیگانه نصب نمودند.



وطنفروشان «خلقى» - پرچمی در موضع محاروبی در کنار افسر روسی

باز هم «خلقى ها» و پرچمی ها در برخورد رویاروی قرار گرفته ، اینبار پرچمی ها به انتقام برخاستند و همدستان حزبی خود را از زندان رها نمودند و همزمان جشن های فاتحانه برپا نموده و در عوض ، رقبای «خلقى» خود را زندانی نموده و بعضاً بقتل رساندند. کاش حبس ها ، بیدادگری ها و کشت و کشتارها فقط به همین دو گروه بدنام ، دستنشانده و خود فروخته که بخاطر حرص قدرت بادآورده همدگر را با چنگ و دندان می دریدند خلاصه می شد و مردم حرمان کشیده و ستم دیده ما را مورد ظلم و تعدی قرار نمی دادند. در واقعیت ، بقدرت رسیدن یکی یا دیگری از آندو بخش باند رقیب ، مشق نمودن دولتمداری و تعمیل اوامر بیگانه با زبان اسلحه بر مردم بود. و در این درامه خونین ، عنوان «انقلاب برگشت ناپذیر» را علم نموده ،

«خلقى» - پرچمی خائنان یو خل بیا ز مونبر هیواد یر غلگرانو باندی خرخوی!



مزدوران «خلق» - پرچمی درکنار بادران روسی شان

همان بود که داکتر نجیب «مداری» فرصت جامه بدل نمودن را مساعد یافت و ضمن آنکه در وقت عقب نشینی قوای شوروی از پایتخت، ارادتمندان و مطیعان به مقابل آنها به تعظیم ایستاد و اکلیل های گل برگردن عساکر و افسران روسی آویخت، به مردم قسمی تبلیغ شد که گویا وی بود که قوای شوروی را مجبور ساخت تا از افغانستان خارج شوند... و همزمان با این مانورهای تبلیغاتی، وی لحن خود را نرم و مردمی ساخته و مظالم و جنایات رقبای اخوانی خود را انگشت گذاشته، از موضع قربانیان آنها - یعنی از موضع مردم - حمله و انتقاد بر آنها را آغاز نمود که البته این مانور محیلانه وی که فقط از یک مأمور کارگشته سرویس جاسوسی (کی جی بی) می توان انتظار داشت، نه تنها عده ای ساده لوح را فریفت بلکه تا امروز در اثر تبلیغ بقایای باند «خلق» - پرچم و تکثیر وسیع عکس ها و مدارک صوتی بیانیه ها و گفتار «خودمانی» او، جمعی را که با منطق ترجیح «بد از بدتر» برخوردار می نمایند، باز هم محسور نموده و جانیان باند «خلق» - پرچم به انواع گوناگون از آن بهره برداری می نمایند. برخلاف آنهایی که گذشت زمان بصیرت سیاسی شان را از آنها نگرفته و وجدان شان بیدار است، می دانند که تعداد زیادی از روشنفکران گل سرسبد کشور ما را همین دکتور نجیب الله زمانیکه رئیس سرویس استخباراتی «خاد» بود بدست خود شکنجه داده و بقتل رسانده بود. مکر و حیله نجیب بعدها تا آن حدی پیش رفت که نام های مفت و بی مسئولیت «سید» و «محمد» را هم پیشوند نام اصلی خود ساخت - سید محمد نجیب الله - تا عده ای بیخبر و خوشباور را با ظواهر و کرشمه های اسلامی و «مردمی» در دام نگه دارد.

ولی سقوط دولت دست نشانده که از نگاه سمبولیک می تواند پیش درآمد سقوط نظام سوسیال امپریالیستی بادران روسی اش انگاشته شود، چنان تسریع شد که مسئولین آن حزب بدنام «دموکراتیک خلق» را دستپاچه نموده و طرحهای روز مبادا را که با همدست خود در شورای نظار (احمدشاه مسعود) پی ریزی نموده بودند، به اجرا در آورده، داکتر وکیل غرض تحویلدهی قدرت به احمدشاه مسعود به پنجشیر اعزام شد و داکتر نجیب که تحت حمایت «بنان سیوان» (نماینده ملل متحد در کابل) می خواست به خارج فرار نماید، در میدان هوایی کابل توسط نوکر دست پرورده خودش - رشید دوستم - توقف داده شد. نتیجتاً، داکتر نجیب به نمایندگی ملل متحد در کابل پناه برده و در همانجا زیر نظارت ماند.

وجه دستاویزی خوبتر از دین و مذهب می توانست چنین آرزوی رقبای روس را در افغانستان برآورده سازد. همان بود که ملیونها دالمؤسسات جاسوسی امریکا، انگلیس، فرانسه و امثالهم برای جلب و جذب، تعلیم و تنظیم بنیادگرایان اختصاص داده شده و با علم نمودن شعار دفاع از اسلام، با همکاری و همدستی فعالانه، مستقیم و غیرمستقیم کشورهایی چون پاکستان، عربستان سعودی و ایران برای ساختن بدیل برای خود مصروف شدند. که البته «عسکرگیری» آنها تنها به بنیادگرایان و همدستان رنگارنگ آنها محدود نموده بلکه برای مقاطع و شرایط مختلف آینده، به سربازگیری بیشتر در میان روشنفکران اساساً خائن و خودفروخته غیرمذهبی و اکثراً طرفدار امریکا و غرب دست بکار شدند. ولی قبل از آنکه امریکا و غرب نیروهای ذخیره بعدی را شکل و شمایل بدهند، آن نیروهایی را بیشتر پرورش دادند که در جهالت، سفاکی و تاریک اندیشی یکی بر دیگری سبقت می جستند. آری! ضربات مهلکی را که مقاومت سلحشورانته مردم ما (ولونامنسجم و قسماً مصادره شده بنفع امپریالیزم و ایادی) بر پیکره «خرس قطبی» وارد آورد، موجب آن شد تا سوسیال امپریالیزم شوروی قوای نظامی خود را در سال ۱۹۸۹ از افغانستان خارج سازد. شکست روس در افغانستان به آن حدی مقتض بود که قوماندان عمومی قوای شوروی در افغانستان - جنرال بوریس گروموف - بعد از عبور از پل دریای آمو صریحاً اظهار داشت که دیگر آرزو ندارد به عقب (بطرف افغانستان) نظر اندازد.



قشوی اشغالگر روس بعد از شکست در حال عبور از پل دریای آمو (۱۵ فیبروری ۱۹۸۹)

بیرون رفت قوای شوروی از افغانستان که پیروزی تاریخی و واقعی مردم شجاع ما تلقی می شود موجب شد تا پایه های رژیم دست نشانده آن به سرکردگی داکتر نجیب الله به لرزه درآمده و مردم سقوط آن دولت مزدور را - با وجود دوام کمک و پشتیبانی بادرانش - روزشماری می کردند. البته اوضاع بحرانی داخل قلمروسوسیال امپریالیزم و معضلات روزافزون داخلی آن همراه با شکست سیاسی رهبران آن در رابطه با رقبای غربی شان، در تضعیف بادران مزدور یکسان نقش داشت.



سه چهره منفور و چند پدیده ارتجاع مذهبی از جمله هفت تا مشهور به «هفت...» در زیر حمایت‌های بااداران شان

وچنین بود که سلطه مستقیم «مجاهدین» که با دوره مؤقت «ریاست جمهوری» شاید کهنه کار (صبغت الله مجددی) آغاز و بعداً به یک همتای «جهادی» کوراندیشی مثل خودش - برهان الدین ربانی - انتقال کرد ، سرآغاز دور دیگری از وحشتناکترین و سیاه ترین بحران سیاسی و اجتماعی در افغانستان بود که در طی آن عناصر فاسد و خودفروخته ، با اشاره و پشتیبانی قدرت های خارجی (خصوصاً اسلامی!) ، یک ملیت را به قتل ، تجاوز به ناموس و تخریب خانه و کاشانه ملیت دیگر تحریک نمودند که این حال و احوال با بقدرت رسیدن طالبان و اعمال دهشت و وحشت باورنکردنی بیشتر توسط آنها به نقطه اوج خود رسید.



کاریکاتور مسعود ، دوستوم و گلبدین

در تمام مدت حکمرانی ملوک الطوائفی «جهادی ها» ، جاسوس محیل کی.جی.بی - داکترنجیب - که در طرح و عملی نمودن هزاران مانورو دسیسه دست داشت ، در دفتر ملل متحد بعنوان پناهنده بسربرده و ضمن بازدید منظم

بقیه در صفحه ۱۸

بدینگونه رازهای چون «راز پولی شینیل» (آنچه همه بدانند ولی هنوز هم راز پنداشته شود) زبانزد همگان بود ، یعنی امضای قرار داد احمدشاه مسعود با روس ها حدود ده سال قبل از آن و جورآمد وی با جناح پرچم ، از پرده کاملاً بیرون افتاد. و بدین ترتیب سیاهروز ۷ ثور ۱۳۵۷ با سیاهروز ۸ ثور ۱۳۷۱ (تحویل قدرت به جهادی ها توسط باند «خلق» - پرچم) عملاً گره خورد.



رشید دوستوم (مشهور به «گلم جم» یکی از جانی ترین و بدنام ترین جنگ سالارانی که از «کمونست» به «مجاهد» استحاله نمود) و احمدشاه «مسعود» (درپس منظر) : دو همدست رژیم دست نشانده روس که تا امروز بر مردم تحمیل شده اند

«خلق» - پرچمی ها تدریجاً از روی صحنه به پشت آن می رفتند و جای شانرا گویا «مجاهدین» می گرفتند. احمدشاه مسعود که سقوط قریب الوقوع دولت دست نشانده روس را انتظار داشت ، به نجیب پیام داد که باید «حق به حقدار برسد». منظور از آن هشدار به هم پیمانان پرچمی اش بود تا مبدا قرارداد با روس ها و عهد و پیمانانش با «خلق» - پرچمی ها را فراموش کرده و یا نادیده بگیرند ، و در دست و پاچگی ، قدرت دولتی را به رقیب سرسخت وی (که سابقه پرچمی قبل از اخوانی شدن داشت) - گلبدین حکمتیار - بسپارند. همان بود که مسعود و یاران به مراد رسیدند و احمدشاه مسعود بمجرد رسیدن به کابل ، نماز شکرانه بجا آورد... توگویی که کشور آزاد شد ، مردم شادمان شدند و آرزوهای ملی برآورده شدند! نه! همانگونه که گفته آمدیم ، هرفاجعه فاجعه دیگری را در بطن خود می پرورانید و آنرا بسان نوزاد عجیب الخلقه ، یک هیولای کریه ترو وحشتناکتر دنیا می آورد.



زمونر په پلرنی هیواد کی امریکائی ، انگریزی او نورو یرغلگرانو ته خای نشته!

دا زمونږ زیبا وطن

دا زمونږ لیلیا وطن

دا زمونږ زیبا وطن

دا وطن مو خان دی
دا افغانستان دی

دا وطن ایمان زمونږ
داسی ماشومان زمونږ
دامو د دادا وطن

دا وطن دی خان زمونږ
وایی په خاپورو کی
دامو دبایا وطن

پر مونږ باندی دیر گران دی
دا افغانستان دی

خاریی د داگونو شم
خاریی له دی غرونو شم
درد له مو شفا وطن

خاریی د سیندونو شم
خاریی د خورونو شم
دا زمونږ آشنا وطن

زرگی می پری روښان دی
دا افغانستان دی

دا وطن نعمت زمونږ
دی لکه جنت زمونږ
زړه دایشیا وطن

دا وطن زیارت زمونږ
دا وطن په دی دنیا
دا وطن صفا وطن

ژوندون د «ملنگ جان» دی
دا افغانستان دی

غیرت افغانی

بحر در بر قطره ای طوفانی ام
مشکل هر کار شد آسانی ام

ناز دارد بی سر و سامانی ام
آسمان سیراست سرگردانی ام

گردانی غیرت افغانی ام
چون به میدان آمدی می دانی ام

می نترسد از نهیب کارزار
کی بود از خصم روگردانی ام؟

کیست افغان در زمان گیر و دار
رشک رستم ، غیرت اسفندیار

گردانی غیرت افغانی ام
چون به میدان آمدی می دانی ام

جنگ باشد کارمن کردارمن
تا به چند ای خصم می ترسانی ام؟

کی به غیر از جنگ* باشد کارمن؟
شد فراز از جنگ ننگ و عارمن

گردانی غیرت افغانی ام
چون به میدان آمدی می دانی ام

* منظور شاعر در متن فردای استقلال کشور از نفوذ انگلیس ، جنگ عادلانه و ضد تجاوز بیگانگان است نه جنگ های برادرکش نوع تنظیمی

«خلقی» - پرچمی خانان یو حل بیا ز مونو هیواد بر غلگرا نو بانلای خرخوی!

دوام فاجعه در افغانستان...

وفادار او ، از وی دیدارنموده و باهم حرکات بعدی را اساس می گذاشتند. متأسفانه هیچکس از احمدشاه «مسعود» ، آن «قهرمان پُف شده توسط استخبارات غرب» سؤال نکرد که آنهمه «کمونست ها» چه شدند؟ و یا هم خودت بعنوان «مجاهد» این رابطه دوستی و حمایت را از دید اسلامی و خون صدها هزار بیگناهی که اینها شهید ساختند چگونه توضیح و توجیه می کنی؟ ولی مبرهن است که اصلاً ضرورت سؤال پیش نمی آمد چون نقاب ها از دیروقتی از صورت های کریمه «جهادی ها» افتاده بود و مردم با سرشت اصلی آنها آشنائی کامل پیدا نموده بودند. باید از یاد نبرد که احمدشاه مسعود تا نزدیک شدن طالبان به شهر کابل ، مکرراً به نجیب پیام می فرستاد که هرچه زودتر به وی پیوسته و بکمک قوای وی از کابل سلامت و بدون صدمه خارج شود.



قهرمانان گمنام مقاومت ملی در بالای هلیکوپتر قوای متجاوز روسی که با شهادت بی نظیر آن را به غنیمت گرفته اند

باز هم تبلیغ رذیلانه و «آوازه های سرچوک» باند پرچم ، تن ندادن داکترنجیب برای فرار از کابل را «وطنپرستی» و «پایمردی» وی و غیره و غیره جا زدند ، در حالیکه در واقعیت داکترنجیب بیصبرانه منتظر حامیان خارجی بود تا با بوق و سرنا به سراغ وی آمده و او را با تشریفات از کابل بیرون کنند. وی این انتظار را خصوصاً از امریکا داشت و قرار شایع قبلاً موافقه نموده بود تا در مقابل نجات خود و پناهنده شدن در امریکا ، خاطرات سیاسی خود (آنهمه چیزی را که بعنوان جاسوس مجرب و آبدیده می دانست) به امریکائی ها بسپارد. که این چشم انتظاری وی با رسیدن طالبان خاتمه یافت.

در مدت اضافه از چهارسال (۱۹۹۶ - ۱۹۹۲) که داره های تنظیمی برکشور حکومت راندند ، بدترین جنایات غیرقابل تصور بر مردم ما روا داشته شد. از زنده سوزاندن افراد ملیت هزاره توسط قوای سیاف تا کوبیدن میخ برفرق اسیرملیت های دیگر ، «رقص مرگ» اسیرسربریده شده و شکنجه زن حامله برای زود وضع حمل نمودن در برابر جلادانش توسط ایادی آخوندهای ایران در چوکات حزب وحدت ، تجاوز برناموس مردم ، اختطاف و بزور عقد نمودن دختران جوان توسط ملیشهء دوستمی معروف به «گلم جم» ، کنیز ساختن زنان و صدها جنایت و خیانت توسط سیاف و دیگر باندها در حق مردم صورت گرفت.

احمدشاه مسعود از وی ، تکامل اوضاع را از دور زیر نظر داشت. وی باری قبل از سقوط دولت «خلق» - پرچم ، به ادامه عوامفریبی های خود گفته بود که اگر از قدرت کنار رود ، درکوچه کوچه شهرکابل جوی خون جاری خواهدشد... آن خائن بی مقدار این را سکوت می کرد که قبل از بقدرت رسیدن وی و در زمان قدرت وی ، باداران روسی اش و همدستان جنایتکار «خلقی» - پرچمی اش به صدها مراتبه جوی های خون را در کابل و ولایات جاری نموده بودند. از طرف دیگر ، هرگاه فرضیه جوی خون در میان هم نمی بود ، «نجیب خاد» انگونه شرایط قتل و خونریزی رابنفع خود و برای توجیه رژیم دست نشانده روس ، خود تدارک دیده و مسلماً تحریک می کرد. به احتمال قوی ، داکترنجیب با شناختی که از رقبای خود و مجموع شرایط داخل کشورداشت ، وقوع جوی های خون را امری ناگزیر می دید. ولی بهیچوجه این پیشگویی ، امرمشکل و غیرقابل تجسم نبود در حالیکه جواسیس دولت با تبلیغ این پیشگویی ، خواستند تا اздаکترنجیب نزد عوام یک «ولی الله» بسازند که تا امروز با آویزان نمودن عکس های وی در دکانهای خود ، پرچمی ها ازین مانور رذیلانه برای توجیه گذشتهء سیاه خود و دوام عمر ننگین خود سود میبرند.

هرافغان بیدار و با احساسی که از جنایات جهادی ها در قلمروهای مفتوحهء شان اطلاع داشته و یا هم خود مستقیماً قربانی آنها بوده است ، بخوبی می توانست مجسم بسازد که «حکومت مجاهدین» چه چیزی بجز اشک ، خون ، قتل ، هتک حرمت و حمله برناموس مردم را به ارمغان خواهدآورد. این را البته بهیچوجه نمی توان انکار کردکه مجاهدین واقعی به تعداد زیاد وجود داشتند و بعنوان قهرمانان گمنام مردانه در راه دفاع از خاک کشور و نوامیس ملی زجرها دیده ، معیوب گشته و یا هم شهید شدند. و در اینهم جای شک نیست که عدهء زیادی از آنها بدون رفتن زیر بار اندیولوژی اخوانیت و یا هم اشتراک درجنایات و بیرحمی های داره های «مجاهلین» ، صرفاً بمنظور دسترسی به سلاح برای مقابله با دشمن تا دندان مسلح و بغرض دفاع از خانواده ، کاشانه و ده و منطقهء شان ، در دفاتر تنظیم های «مقاومت رسمی» ثبت نام نموده بودند. وزمانی هم که آن داره های دزدان بقدرت رسیدند ، مجاهدین واقعی و سربکف را به انواع و اقسام دسایس و توطئه ها از صحنه بیرون رانده ، به انزوا و فقر و سیه روزی سوق دادند. نمونه های انگونه جفا و ناروا در تمام نقاط افغانستان ، وبوسيلهء هرتنظیم ، از شمار بیرون است.



کاریکاتور کلبدین «نکبتبار»

بدینگونه مدت چهارسال ، داکترنجیب در مقرملل متحد در کابل باصطلاح «نظربنده» بودو احمدشاه مسعود ، یاور



سیداحمد «گیلانی» (راست) از جمله رهبران جهادی که اصلاً عراقی بوده و با وجود نوسان وی میان پیک شراب و قیادت مذهبی ، سالها بعنوان رهبر جهادی بر مردم ستمدیده ما تحمیل شد

رفت و آمد در قلمرو تحت اداره یک تنظیم به قلمرو تنظیم دیگر نهایت خطرناک بود و منجر به اسیر شدن و یاهم به قیمت حیات فرد تمام می شد. در ختم روز ، بمجرد فرارسیدن تاریکی ، مردم با وحشت به خانه های خود پناه می بردند چون در صورت بازداشت از طرف افراد مسلح یکی از تنظیم ها - که اکثراً دزد و رهن بودند - نه تنها آنچه را با خود می داشتند ربه می شد بلکه در مقابل کوچکترین مقاومت یا اعتراض ، شدیداً لت و کوب شده و بعضاً کشته می شدند. بارها افراد مسلح شخص سوار بر بایسکل را توقف داده با محکم گرفتن هندل بایسکل ، با تهدید به وی می گفتند: «ای ره چند می خری؟». مالک بایسکل فقط دو راه داشت: یا بایست پولی را که خود دزدان تعیین کرده بودند بپردازد (یعنی بایسکل خود را دوباره بخرد!) و یا هم از بایسکل پیاده شده آنرا به دزدان مسلح تنظیمی بسپارد... و این اعمال گویا همه اعمال اسلامی بودند. و آن «اسلام عزیز» ای که در زمان روس ها و دولت دست نشانده اش گویا در خطر بود ، به این گونه به مردم بازگردانده می شد تا در سایه جنایت و خیانت مدافعین آن ، مردم «حیات» صدمبار بدتر از مرگ را زبان بسته بسربرند.

تصادمات مسلحانه جهادی ها تا آن حدی شدید و غیرمترقبه بود که در هر آن و هر لحظه ، در کوچه و بازار و یاهم در بین خانه ، مردم طعمه راکت می شدند و در ظرف چند ثانیه زندگی عادی یک خانواده به تالاب خون و اجساد سوخته و قطعه قطعه مبدل گردیده و دود از دماغ مردم بی دفاع و تحت ستم در می آورد. بعضاً موقعیکه راکت در موقع شب بخت برگشته هائی را از حیات ساقط می کرد ، بازماندگان شان از ترس قیود شبگردی و خصوصاً روبرو شدن با جنایتکاران مسلح ، دزدان و آدم ربایان قادر نبودند از خانه خارج شوند. بارها اتفاق افتاده بود که خانواده ، قربانیان راکت را در صحن حویلی و با عجله دفن نموده اند چون دوام تبادل آتش و اصابت راکت مجال آنرا نمی داد تا آنها عزیزان شهید خود را تا گورستان برده و بشکل معمول و با مراسم عنعنوی بخاک سپارند. بلی! اینها همه ثمره پشتیبانی مردم مظلوم ما از «مجاهدین» و امید شان به زندگی بهتر و «آزادی» بمجرد «فتح» آنها بود.

اجیران قدرت های بیگانه (اسلامی و غیراسلامی) ، فقط به اساس طرح ها و دستور آنها و با تعهد نوکری به آنها عمل می کردند و در حقیقت ، تصادمات مسلح تنظیم ها مسابقه قدرت بداران خارجی شان بود که مردم ما را «گوشت دم توپ» خود ساخته به ارضا و اقای خود می پرداختند.



عبدالعلی «مزاری» (دروسط) ، ایجت آخوندهای ایران و یکی دیگر از چهره های جنایتکار که در رأس حزب «وحدت» بدترین جنایات نابخشودنی را در حق ملیت های برادر مرتکب شد و بالاخره مانند داکتر نجیب توسط طالبان کیفرگردید

آری! اینهمه اعمال حیوانی و ضدبشری در زیر نام اسلام انجام شد. هرکدام از اسلام نوع خود بعنوان حربه بر ضد حریف استفاده برده ، مردم رابه غیرانسانی ترین شکلی مورد آزار و اذیت قرار می دادند. آن باندهای دزد و جنایتکار مزدور قدرت های خارجی هدفمندانه به نابودی میراث فرهنگی ما به اشاره بیگانگان آغاز نموده به سوزاندن کتابخانه ها مبادرت ورزیدند و چون اکثراً بیسواد و جاهل بودند و یا هم پیرو اندیولوژی منحن اخوانیت بودند ، با معیار خود ساخته و جاهلانه «کته خطه بان ، میده خطه بسوزان» عمل می کردند که در نتیجه کتابهای ملانی و مدرسه ئی نوع «بازار قصه خوانی پشاور» در امان مانده و اکثراً کتب علمی و پر ارزش طعمه آتش شدند.

ولی آنها چون علاوه بر عطش خون ، حرص چپاول و دنانت تجاوز بر عفت و ناموس ، دستور تخریب از طرف بداران پاکستانی ، ایرانی و غیره خود گرفته بودند ، به تقسیم شهرها و مناطق پرداخته و بعداً برای الحاق قلمرو رقیب به بر خوردهای مسلحانه برخاستند که مسلماً هدف ازان تخریب و انهدام شهرو ساختار های آن بود تا ننتها به رقیب «زهر چشم» نشان داده و عطش قدرت طلبی خود را ارضا نمایند بلکه مردم گروگان شده در قبضه رقیب را - که در اثر تخریب شهر زندگی شان بخاک یکسان شده و دست بین آنها و امثال شان شده اند - از قبل به بیعت و تابعیت وادارند. بطور مثال شهر کابل بین تنظیم های جهادی و باندملیشه تقسیم شده بود: جمعیت اسلامی ربانی - مسعود (مکروریان و شهرکهنه) ، رشید دوستم (بخشی از مکروریان ، منطقه چمن حضوری و غازی سندیوم و سیاه سنگ) ، حزب اسلامی گلبدین (منطقه شاه شهید) و حزب وحدت (از پل آرنل بطرف دهمزنگ و کوهه سنگی). شاید هم داره های دیگری از دزدان و جنایتکاران در بین تقسیمات شریک بوده باشند که مسلماً بودند.



یو موتی ولس نه ماتیدونکی دی!

همانطوریکه اشاره رفت، استعمار برای هر مقطع نیروهای ذخیره تدارک می بیند. در رابطه با مخالفین شوروی، به جلب و جذب بنیادگرایان اسلامی (وظیف های مختلف مرتجعین «معتدل») و روشنفکران خودفروخته، دربالا اشاره شد. ولی آنچه بکلی غیرمترقبه بوده و همه جهانیان را در مقابل «کارتمام شده» قرارداد، ظهور «نهضت طالبان» بود.



برهان الدین «ربانی» و یونس «قانونی» در حال سرگوشی درباره...؟؟

آوازه این نوعی از «وحوش» تولیدشده در «لابراتوار» جاسوسی امریکا - انگلیس - پاکستان - عربستان سعودی، اولاً جسته و گریخته به گوش مردم داخل کشور میرسید. حتی برچهره بعضی از اشخاص مستقیماً داغیده از بنیادگرایان، با شنیدن خبر پیشرفت طالبان از پاکستان بطرف داخل خاک افغانستان، خوشبوارانه لبخند نمایان می شد و آنها تحت تأثیر آوازه های سیاست «عدالت پسند» طالبان و امثال اینچنین تبلیغات پوچ و محاسبه شده، رسیدن طالبان به کابل و سرنگون شدن رژیم ربانی - مسعود (پناهگاه «خلقی» - پرچمی ها) را روز شماری می نمودند. ملابرابانی شید و مسعود مکار که قدرت دولتی را از پرچمی ها تحویل گرفته و در مدت چهارسال و اندی با رقبای خود درکشتار مردم و تخریب پایتخت و ولایات مصروف بودند، ضمناً به حمایت «خلقی» - پرچمی ها می پرداختند طوری که آن وطنفروشان اکثراً در وظایف خود مثل سابق ادامه می دادند که نمونه مشهور آن سرویس جاسوسی «خاد» بود.

بدینگونه ربانی و مسعود انقدر به تکرار جنایات و خیانت ها پرداخته بودند که مردم مطلقاً از آنها متنفر بوده، زوال شان را آرزو می کردند. این واقعیت انکارناپذیر با اضافه وزنه پشتیبانی قدرت های غربی و منطقوی از طالبان، موجب شد که دولت اسلامی ربانی - مسعود (جمع تنظیم هائی که به نوعی در تقسیم قدرت شریک بودند)، هفته ها پیش از رسیدن طالبان و «فتح» کابل، به لرزه افتاده و ربانی و مسعود با دار و دسته خود پابفرار بگذارند. ربانی قبلاً در بدخشان مخفی شده بود ولی مسعود حتی در عقب نشینی خود هم خائنه مردم را ضربت زد. بدین معنی که وی با خارج شدن از کابل، در شمالی برعلیه طالبان سنگر گرفت و با سوء استفاده از روحیه آزاده مردم شمالی و سلحشوری شان، آنها را بعنوان سپردر برابر پیشروی طالبان بکاربرد که در نتیجه طالبان وحشی نه تنها به قتل عام در مناطق کوهدامن و سرای خواجه دست زدند بلکه با قطع تاک ها و درخت های مثمر، ماین پاشی در زمین های مزروعی، انهدام کاریزها بوسیله مواد منفلقه و بالاخره آتش زدن خانه های مردم و تاکستانها، نه تنها مردم را

خبیث ترین نمونه های آن گلبدین و سیاف هستند (البته این بمعنی تقلیل و تخفیف جنایات رقبای شان نیست). این باندهای جنایتکار در اثر جنگ های خونباری که براه انداختند: ربانی - مسعود در مقابله با گلبدین، سیاف در مقابله با حزب وحدت، رشید دوستوم با یکی یا دیگری از آنها، شهر و دیار مارا یکسر به گورستان مبدل نمودند. آنها از کشتن و نابود کردن حص می بردند و آنهمه جنایات بیسابقه راه گونه تفنن و مسابقه انجام میدادند... و طرف مقابله شان از یک روز تا روز دیگر تغییر می نمود.



احمد شاه «مسعود» و رسول «سیاف» از جمله مسؤلین چندگانه جنایات و برادر کشی های دوره حکمرانی «جهادی ها»

دو تنظیمی که یکدیگر را چند روز متواتر می دیدند، بیکبارگی با هم کنار آمده و با تنظیم یا گروه دیگری مصاف می دادند. آنها عمارات دولتی را سنگر قرار می دادند که تکانهنده ترین مثال آن عمارات پوهنخی های پوهنتون کابل بود که تنظیم ها آن کانون علم و فرهنگ را به تهور آورترین کشتارگاه مبدل نمودند طوری که عمارت پوهنخی تعلیم و تربیه به شکنجه گاه حزب وحدت مبدل شده بود.

در نتیجه هفتاد فیصد شهر کابل کاملاً تخریب شد. طور مثال دیگر نشانی از لیسسه غازی، عمارات جاده میوند، آپارتمان های چمن حضوری و خانه ها و کوچه های شهرکهنه کابل نیست. بهمین ترتیب، کارته های اطراف شهر هم به تل خاک مبدل شده اند و حتی صحن بعضی از حویلی ها هنوز با ماین فرش است. اینهمه جنایات، کشتار و تخریب، مردم مارا به انواع مختلف سوگوار ساخت زیرا نه تنها عزیزان بیگناه خود را در اثر ددمنشی مدافعین «اسلام ناب» از دست دادند بلکه آنچه بعنوان خانه و کاشانه داشتند و می توانست پناهگاه جسمی شان باشد و یاهم مکتبی و دانشکده ای که دران درس خوانده بودند، تعمیری که دران به اجتماع مصدر خدمت شده بودند و صدها نشانی دیگر که مجموع خاطرات جمعی بودند و بعنوان پناهگاه روانی و عاطفی می توانست خاطرات شخصی و جمعی شانرا زنده نگه دارد، از آنها بیرحمانه گرفته شد. افغان ستمدیده هم بایست در سوگ اعضای خانواده می نشست هم در سوگ دوست و آشنا، هم در سوگ شهر و دیار، هم در سوگ میراث های علمی و فرهنگی... و هم در سوگ خاطرات شخصی و جمعی!



فردی که توسط طالبان با حلق آویز شدن
از کربان اعدام شده است

البته جای تردید نیست که عده ای از طالبان ، در اساس کویان افغان کمپ های مهاجرین در پاکستان بودند که بعد از رسیدن خانواده های شان به پاکستان ، با دسیسه سی - آی - ای ، انتلجینس سرویس انگلیس و آی - اس - آی پاکستان ، در مدرسه های دینی تحت تربیت گرفته شده و از سالها قبل برای چنین روزی تعلیم کوراندیشی ، خون آشامی و حیوان صفتی داده می شدند تا در موقع ضرورت با داران شان ، بسان جانوران وحشی برای دریدن مردم رها ساخته شوند. البته علاوه بر ایجاد نیروی مذهبی هار (هارتراز گلبدین ، سیاف و حواریون جهادی شان) در مقابله با «کامیونیزم» (رقیب سوسیال امپریالیستی آنوقت غرب) ، امریکا هدف دیگری هم با روی صحنه آوردن طالبان داشت. و آن استقرار رژیم بود که با جهانبینی فرتوت و حکومت مبتنی بر کوراندیشی ، مردم را قهراً در قبضه دین و تعقیدات آن داشته و از طرف دیگر - و مهمتر از همه - پاسبان پایب لایبی باشد که امریکا طرح ساختمان آنرا از طریق افغانستان از سالها پیش داشت. نقش سیاسی و روی صحنه آمدن «کرزی» و «خلیل زاد» هم با همان طرح امریکا پیوند مستقیم داشت که تا هنوز هم بدلائل مختلف قادر به عملی ساختن آن نشده است. بدینگونه طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶ کابل را «فتح» نموده و اولین اقدام شان اعدام داکتر نجیب و برادرش و از حلق آویختن اجساد آنها در یکی از چارراهی های کابل بود.



آنکه بد نکرده روز بد نخواهد دید

در مورد شیوه و چگونگی اعدام داکتر نجیب فرضیه های مختلف موجود است ، از جمله انتقام رقبای «خلقی» وی در جامعه طالب. ولی فرضیه افسرا آی - اس - آی در جامعه

عزادار و بی خانمان ساختند بلکه آنها را از منبع درآمد و امرار معیشت شان که تولیدات باغ و زمین زراعتی شان بود ، نیز محروم ساختند.

با وجودیکه طرح های زمامداران خائن پاکستانی و عقده های مزمن ارتجاع و استعمار (میراث شوم نادر و خاندانش) بمقابل مردم غیور شمالی ، هم در جنایات وحشیانه طالبان نقش داشت ولی خیانت مسعود - بعنوان محرک آن اعمال غیرانسانی طالبان - بجای خود نابخشودنی است. نیروهای ربانی - مسعود (بسان همتاها و همدستان «خلقی» - پرچمی شان) ، آنقدر از مردم بیگانه بوده بخود و بقای ننگین خود می اندیشیدند که در زمان عقب نشینی در مناطق مرکزی کشور ، با سرسیمگی و ترس از مرگ ، عده ای از افراد بیگانه ملکی را زیر تانک نمودند. و بدینگونه ربانی و مسعود بسان موش های موذی و ترسو ، یکی در بدخشان و دیگری در پنجشیر ، در سوراخ ها پناه برده و مردم باربار ستمدیده و حرمان کشیده ما را اینبار طعمه دنی ترین ، بی فرهنگ ترین و وحشی ترین دسته بندی های مذهبی - سیاسی تاریخ معاصر جهان ساختند.



طالبان وحشی محصول طرح و اراده مشترک دشمنان قرون وسطانی
(عربستان و پاکستان) و دشمنان «متمدن» مردم افغانستان
(امریکا و متحدین غربی آن)

«نهضت طالبان» که تا آندم یک پدیده معمائی بود ، تدریجاً نقاب از چهره انداخت و در تقابل با تبلیغات باداران غربی - اسلامی و جواسیس داخلی آنها که راه را برای سلطه طالبان باز می نمودند ، واقعیت ها برملا می شد. سرویس های استخباراتی غرب و پاکستان ، بوسیله اجیران شان در داخل کشور ، طالبان را یک نهضت کاملاً «ملی» تبلیغ می کردند که گویا حتی با «والد» خود (پاکستان) برای منافع ملی (خط دیورند و امثالهم) گویا در تقابل قرار داشتند. یاهم گویا چنان عدالتی را با آمدن خود تطبیق خواهند کرد که در جهان مثل آن دیده نشده است (که واقعاً مثل آن در بیعدالتی دیده نشده است!!) و غیره و غیره. در حالیکه واقعیت ها آشکار ساختند که این دسته «مردگان زنده قرون وسطائی» را «داکتر فرانکینشتاین» های غربی و اسلامی ، با طرح انگلیس ، پشتیبانی سیاسی - نظامی امریکا ، کمک لوژستیک پاکستان و کمک پولی عربستان سعودی ، بسان یک هیولا ، مشترکاً بوجود آورده بودند.

بلکه بادران پاکستان - دیپلمات های امریکائی و انگلیس - بدون پاسپورت و ویزه و بدون کوچکترین احترام (حتی ظاهری) به حاکمیت ملی مردم افغانستان ، بین پاکستان و افغانستان در رفت و آمد بودند. و این را می گویند: «خانه بی در و بی دروازه»!

در ضمن طرح های تخریبی پاکستان که سردمداران آن کشور بیصبرانه در انتظار آن بودند ، از قبیل خرید خیلی ارزان زمین در افغانستان ، چپاول آثار باستانی و جنایات گوناگون به منصفه اجراً در می آمد. درین رابطه از تخریب بت های تاریخی بامیان می توان نام برد که نمی توان نقش پاکستان را در آن نادیده گرفت. حتی ممالک غربی «متمدن» که سالها سیاحین شان برای تماشا و تمجید آن آثار بینظیر به افغانستان می آمدند ، درانهدام و امحای آن آثار باستانی و مشهور کشورما مسئولیت بزرگ اخلاقی دارند که هیچگاه با ریختن «اشک تمساح» نمی توانند خیانت خود را پنهان سازند. مگر هیچیک از مراجع «متمدن» از «یونسکو» گرفته تا حکومت باصطلاح مدافع فرهنگ و میراث بشری نمی توانستند با آوردن فشار بر پاکستان (مربی طالبان) مانع آن عمل ضدفرهنگی و ضد میراث پر بار بشری شوند؟ طالبان که پنهانی و بیکیارگی به تخریب بت های بامیان مبادرت نورزیدند بلکه مدتها قبل نیت شوم خود را علناً ابراز داشته ، در برابر دید جهانیان و با آگاهی کامل آنها به آن جنایت تاریخی در حق میراث فرهنگی مردم ما دست بکار شدند.



منفجر نمودن بت های تاریخی بامیان توسط وحوش طالبی

البته منفجر ساختن بت های بامیان به گونه یک نمایش تلویزیونی صورت گرفت در حالیکه با تیرشکستادن و پارچه پارچه نمودن آثار موزیم کابل و چپاول مجموعه های باستانی کشور برفع بادران پاکستانی طالبان - نصیرالله «بابر» و بینظیر «بهوتو» - کاملاً در خفا صورت می گرفت. سیاست «بت شکنی» طالبان اگر در ظاهر انگیزه دینی و مذهبی داشته و از وهابیت عربستان سعودی آب می خورد ، در عین حال تطبیق

بقیه در صفحه ۲۷

طالب و عجله آنها برای خفه نمودن صدای داکترنجیب ، هم محتمل بنظر میرسد زیرا طوری که اشاره شد ، داکترنجیب رازهای زیادی را می خواست به غرب بفروشد. شاید اسراری برضد منافع پاکستان - ویا هم اسرار بدنای خود بادران غربی شان - نزد داکترنجیب بوده باشد که موجب چنان انتقام قرون وسطائی گردید. ولی این عمل طالبان باعث هیچگونه احساس همدردی از طرف مردم نشد بلکه آنها بدور جسد معیوب ساخته شده و حلق آویز نجیب و برادرش ، بگونه تقفن جمع می شدند. بعبارته دیگر ، ضرب المثل معروف «چاهکن خود در چاه است» در مورد داکترنجیب بکلی صدق می کند. آزمای که وی با بیرحمی فاشیستی ، با تکیه بر بادران روسی خود ، مخالفین سرسخت باند «خلق» - پرچم راکه اکثر افراد منور و دست اول جامعه ما بودند ، بعضاً بدست خود نابود می کرد ، هیچگاه تصور نمی توانست که خود روزی بدست جاهل ترین و کوراندیش ترین گروه به آنچنان شکل فجیع از بین خواهد رفت. ولی کاش وی بدست مردم و بازماندگان قربانیانش - بعد از یک محاکمه مردمی و برشماری تک تک جنایاتش - در برابر تمام جهانیان کیفر می شد تا اینگونه مرگ بدون حسابدی! وطنفروشان پرچمی با «شهید مردمی» جلوه دادن آن جاسوس وطنفروش ، ملعبه دست روس و عوامفریب مشهور ، نعش وی را بعد از مرگش هم برگردم مردم ستمدیده ما تحمیل می کنند.

چنین بود که صفحه خونین جدیدی در زندگی مردم بی دفاع و حرمان کشیده ما باز شد و میراث تشدید فشار و پیگرد که با رژیم مطلق العنان داؤد آغاز شده و با رژیم های پیهم وطنفروش و آله دست بیگانگان قوس سعودی را پیموده بود ، اینک با اضافه بُد استنطاق مذهبی در محضرام (سلطه محتسب) ، به اوج وحشتناک و جانکاه ترین حد خود رسیده بود. وقتی از استنطاق مذهبی و نظام «محتسبوکراسی» یاد می کنیم ، ضمناً به مفهوم قدرت مطلق و سرکوبگر مردسالار است که بدون شک قربانی آن زنان شریف جامعه ما بوده اند!

هرآن افغان با وجدان و بیداری که از ماهیت بادر دینی طالبان (نظام وهابیت عربستان سعودی) آگاهی داشته باشد ، به آسانی جواب چراها در مورد طالبان را می تواند حدس بزند. نظام عربستان سعودی را هرگاه بامعیارهای واقعی انسانی - نه معیارهای فرمایشی مطابق منافع امپریالیزم - ارزیابی نمائیم ، فرتوت ترین ، بیرحم ترین ، کوراندیش ترین و ناانسانی ترین نظام موجود در دنیا است که با نقاب دین و مذهب و با سؤاستفاده از عقیده مذهبی ملیون ها انسان پاک نیت کره ارض ، بقای طفیلی خود را با استثمار بیرحمانه ، ظلم بیرون از تصور و تبانی بیشرمانه عربان و پنهان با همدستان و هم پیمانان غربی و متحدین آنها ، تضمین می کند. ازینرو آنچه را طالبان در سیما و لباس ظاهراً افغانی بر مردم بیرحمانه اعمال می نمودند ، تطبیق معیارها و کنش های آل سعود بوده که دشمنان گوناگون ملت و کشورما از آن سودبرده اند.

با آمدن طالبان ، نه تنها پاکستان («والد» بی چون و چرای آنها) خود را عملاً حاکم افغانستان می پنداشت

به ادامه صفحه ۱۲

آنها نه گفت و گردانندگان رژیم خلقی- پرچمی را عوامل مزدور اجنبی و خابین به خلق و میهن خواند و در عوض در تقابل شان سلاح رزم خود را بر اثر و تیزتر ساخت و به میدان عمل شتافت .

اگر امروز نیز قهرمان مجید زنده می بود فریب هیچ یک از بازی های امپریالیسم متجاوز به کشورش را نمی خورد و هرگز با آنها و عوامل بومی شان دمساز نه میشد . برعکس همان شعاری را که گفته بود " بریده باد زبانی که در برابر تجاوز به کشورش خاموش بماند " فریاد زده و علیه امپریالیسم متجاوز ، عمال بومی اش و هرگونه ارتجاع و استبداد مبارزه میکرد . و اما سردمداران امپریالیسم و ارتجاع باز هم اورا یاغی، قانون شکن، ضد دموکراسی و غیره می گفتند .

اگر امروز مجید با تکامل آن باورها و اعتقادات و ستراتیژی های دراز مدتش زنده می بود، عناصر خسته و نیمه راه، عناصر بی ایمان، سازشکار و بی عمل و بالا خره عناصر جبون و تسلیم طلب، عبا و قبا های ماجراجو، ارتدکس، سنتی و از این قبیل را برایش می دوختند و نثارش میکردند . ولی مجید که به حقانیت راهش باور داشت به قول یکی از یارانش "سوار بر رخس رهوار تاریخ به پیش می شتافت" و در پاسخ معترضان میگفت:

"ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما"

ما نیز با اعتقاد عمیق به باورهای شهید مجید، رفاقت و همراهی خود را با مجید فقط در تداوم راهش به اثبات خواهیم رساند . و راه مجید نه راه سازش بلکه راه مبارزه قاطع و اصولی با دشمنان مردم، با تجاوز و استبداد تا طرد کامل این پدیده های شوم از میهن و جامعه ما است .

در همین جا باید افزود که تلاش به خاطر تبانی و سازش که در اساس خیانت به خون شهدا و آرمان

بزرگ آنها است، ننتها از طرف هوداران سازمانی که به وسیله مجید بنیان یافته است، محکوم می گردد ، بلکه از طرف جمیع خانواده های شهدا، شخصیت های ملی و مستقل نیز، با با قاطعیت و انزجار تمام تقبیح گردیده محکوم می گردد .

دروود پروان پاک شهید مجید
و کلیه شهدای راه آزادی !
مرگ بر متجاوزین و اشغال گران!
یاد شهدا را با ادامه راه پر افتخار
شان گرامی داریم!

بدینوسیله از همه
گردانندگان نشریات
افغانی و ایرانی و
مسئولین دسته بندی
های سیاسی که در تمام
مدت وقفه در نشر
«آذرخش» صمیمانه
نشریه ها و مراسلات
خود را عنوانی ما
فرستاده اند ، تشکر
نموده مراتب امتنان
خود را ابراز میداریم .



این دوستان و علاقمندان «آذرخش» درین اواخر بما کمک مالی نموده اند که قلباً مراتب شکران و سپاس خود را به ایشان ابراز می داریم:

محترم کبیر «لمر» از سکره مینتوی اضلاع متحده امریکا: مبلغ ۱۰۰ دالر
محترمه خانم نادره از لندن: مبلغ ۵۰ پوند
مادریزگوارشان (ایشان هم از لندن): مبلغ ۲۰۰ پوند

همچنان باید یادآور شد که قبل از توقف دور اول نشرات «آذرخش» محترمه خانم و ژمه «متین» و محترمه خانم نسرین «کریمی» از شهر نوشاتل سویس مشترکاً مبلغ ۵۰ فرانک بما ارسال نموده بودند که بدین وسیله از ایشان تشکر می نمایم.

پس منظر

بزرگداشت راستین ...

بدون واژه و هراس از کیفر، اقدام مینمایند.

اختلافات درونی و گروهی دولت که در پارلمان به وضوح متجلی میشود، مع الوصف شعبده بازی ناشیانه، بی ارادگی پارلمان نشینان را به نمایش میگذارد. رسوائی فسخ عزل وزیر امور خارجه بیانگر این امر است که پارلمان و رئیس جمهور فاقد صلاحیت عزل و نصب اعضای کابینه دولت اند.

دولت پوشالی بدون پشتیبانی نیروهای امریکائی و متحدینش حتی یک روز هم نمیتواند دوام بیاورد. واقعه هشت جوزای ۱۳۸۵ سرای شمالی و پراگندگی و برهم خوردن مراسم جشن روز منحوس هشت ثور امسال، تعلیق و پادرها بودن دولت را به اثبات میرساند. ادعای بلند بالای آقای کرزی - در کنفرانس سران ناتو در بخارست - مینی بر اینکه مسئولیت امنیت شهرهای بزرگ و بویژه شهر کابل را در آینده پولیس ملی به عهده خواهد گرفت، لقمه بزرگتر از دهن را به دهن تداعی میکند.

عدم کارائی ابزار جنگی غول آسا و کارشناسان نظامی نیروهای ناتو مؤید این حقیقت است که مصرف مبالغ هنگفت و بیحد و حصر و استفاده از تکنولوژی شگفت انگیز نمیتواند خود را برملتی تحمیل کند که مصمم است به خاطر یک آرمان عادلانه و انسانی شجاعانه و متهورانه به مقابله بپردازد. اکنون امپریالیسم امریکا بر سر دوراهی جانکاهی قرار دارد و کابوس وحشتناک شکست و فروپاشی روس در افغانستان و سرنوشت

محتوم و گریز ناپذیر مشابه ، ذهن سردمداران کاخ سفید را می آزارد. تدویر کنفرانس سران ناتو در بخارست، منتهای در ماندگی، جانکنی و تقلائی مذبحخانه ای را بازگو میکند و بازتاب آن در رسانه های همگانی (داخلی و خارجی) برغم مشاطه بیهوده رژیم وابسته، واقعیت انکار ناپذیری است که اغماض از آن در ید ارباب قدرت نیست.

رژیم معجون مرکب (خلقی ، پرچمی ، مجاهد، طالب، تفنگ سالار و تکنوکرات) و بادار امریکائی شان به مصداق " الغریق بتشدت بکل حشیش " در صدد سازش اهریمنانه با کسانی اند که نام شان در "لیست سیاه " درج است. به نسبت شروط امکان ناپذیری که از جانب نیروی مقابل مطرح گردیده، روند این توطئه نیز موفقیت آمیز نخواهد بود. از قراین معلوم امریکا در نظر دارد مهره دیگری (آقای جلالی) را - که از پیش داغ غلامی بر جبین دارد- به حیث برگ ساتری بر امیال شوم خود (تداوم سیطره بر مقدرات مردم ما) به کار گیرد. بی خبر از آنکه مردم با شعور بیدار خود در همان بدو استعفایش از پست وزارت داخله، به خوبی درک کرده بودند که این عمل به ظاهر اعتراض آمیز به اشاره انگشت بادار به خاطر "روز مبدا " صورت گرفته است که مرض مزمن و علاج ناپذیرش را دوی مؤثر و شفابخشی نخواهد بود.

با تأسف باید اظهار داشت که در غیاب یک ستاد انقلابی، مترقی و روشنگر، فرصت خزیدن در پیشاپیش امواج مخالفت مردم بر ضد اشغال

و تجاوز، برای یک نیروی نهایت عقبمانده - که برای بر پائی و پاسداری نظام کهن قرون وسطائی و مأورای ارتجاعی تقلا دارد - مساعد گذاشته شده و نفرت و انزجار مردم از استعمار و تجاوز به نام ناروای عقب گرایی و تروریزم ملوث گردیده و مهر ضد ترقی خورده است. همین امر هنوز هم طمع خام امپریالیسم امریکا و متحدینش را جهت تداوم سیطره ننگین شان کاملاً از بین نبرده است. بنا در صورت تشننت و پراگندگی و عدم حضور نیروهای ملی، مترقی و انقلابی ، امپریالیسم اشغالگر قصد ندارد که به سادگی از حضور نظامی خود در افغانستان ، شرق میانه و سایر نقاط جهان چشم پوشی کند. سروصدا و تبلیغات دروغین خروج نیروهایش از عراق در شرایط کنونی فقط میتواند هیجان عالمگیر بر ضد تجاوز و اشغال این خطه را فروکش دهد و این به سود امپریالیسم است.

نیروهای طالبی جهت پاسداری از نظام کهن قرون وسطائی، در تقابل ستیز استعماری امپریالیسم امریکا و متحدینش قرار گرفته است که به هیچوجه از موضع دفاع از منافع ملی و رفاه اجتماعی با دشمن روبرو نیست بلکه بخاطر استقرار یک نظام مطلقه و مأورای ارتجاعی تقلائی مذبحخانه مینماید. . . .

غیر قابل حل بودن فوری تضادهای آشتی ناپذیر دوران ما، توأم با مهار نا پذیری سرمایه - دربین اقشار متوسط و روشنفکران - توهمات گیج کننده دوام همیشگی این وضع را بوجود آورده است و عده ای که با وجود اشغال کشور توسط

امپریالیسم امریکا و متحدینش، تضاد عمده خلق را فقط با ارتجاع داخلی می پندارند، در دامان اشغالگران به کرشمه بازی و خوش خدمتی مشغول اند، مردم را به آشتی با مرتجعین، خائنین ملی و اشغالگران ترغیب و دعوت مینمایند. زهی خیال باطل و احمقانه! ویا به قول شاعر:

[نشی د خانانو او ملنگانو سره کلی چیرته عزیزخان چیرته ملنگ عبدالرحمن].

میانه گرایان و التقاطیون هم به میخ میکوبند وهم به نعل وبا تجاهل عارفانه، انزوا و موضع گیری بی درد سر را اتخاذ مینمایند. رادیکال های جزم گرا - نشسته بر برج عاج تخیل خود- درورای واقعیت ها به پروازاند. به زعم آنان خواست آزادی ملی و سایقه بر پاداشتن نظام دموکراتیک وصله ناجوری است بر دامن اندیشه های پیشرو عصر. ایشان با بزرگواری علامه دهر، مردم را به انتظار رسیدن جو لغمان دعوت مینمایند. همه این انقلابیون کاذب، مردم را در مصاف پیکار و مبارزه با دشمن تنها گذاشته و آنان را به انفعال واداشته واز مبارزهء جدی و قاطع علیه استعمار بر حذر میدارند، و عده ای با ترویج پارلمانتاریسم و رفورمیسم، نابخردانه ویا عامدانه آب به آسیاب دشمن میریزند.

شدت سرکوب وحشیانه، بمباردانهای ویرانگر و خانمانسوز، کشتار مردم بی گناه و بی دفاع، گرفتاریهای خودسرانه، بی امنیتی و اختطاف های رو به تزايد، فقر روز افزون و موازی با آن بلند

رفتن سرسام آور قیم اجناس مصرفی و ما یحتاج اولیه، رشوه ستانی و فساد اداری، بیکاری و آوارگی نیروی کار، پائین بودن حیرت انگیز معاش مأمورین پائین رتبه و قرار گرفتن نیمی از نفوس جامعه به زیر فقر و تگدی، بر شعله ور شدن آتش کین مردم خواهد افزود. به زودی دهانه آتشفشان زیر پای نیروهای اشغالگر ورژیم مزدورشان باز خواهد شد. سکوت نسبی کنونی به خاکستر روی آتش و خاموشی قبل از طوفان میماند که به زودی شعله ور و توفان خیز خواهد شد. نیروهای ملی، واقعا دموکرات، انقلابی و مترقی باید با وحدت رزمنده جهت تدارک، بسیج وسمت دهی مبارزه آزادیبخش مردم، به سوی هم آهنگی و همسویی مبادرت ورزیده و از لاک رخوت و انزوگرایی بدر آیند و منتظر معاضدت خضر کاذب نباشند.

هیولای به ظاهر شکست ناپذیر که بر اذهان روشنفکران، "انقلابیون" و همهرهان نیمه راه خلق زحمتکش ما سایه افکنده، تداوم دیر پای خواهد داشت. هر مرحله تاریخی مستلزم ظهور رهبران پیشتاز خود است. در مرحله دشوار کنونی نیز رهبران آگاه و دانشمند از میان خود مردم ما تبارز خواهند نمود و " اگر آنها را نیابند حتماً بوجود می آورند" تا با بر افراشتن درفش انسانیت و وارستگی، نستوه و خستگی ناپذیر در برابر دشواریها و نا ملایمات متهورانه و شجاعانه بایستند و بخاطر بر آورده شدن آرمانهای بزرگ خلق ما به کارهای خطیر و فداکاریهای بزرگ و حیرت انگیز مبادرت ورزند،

با ارائه تصویر دقیق از وضعیت نا گوار زندگی مردم به قلب آنان نفوذ کنند تا از آنها انسانهای فرهیخته با شعور بلند سیاسی به بار آید که با مشاهده جنبه های منفی زندگی تحمیلی، با عطش سوزان و عزم راسخ برای جاگزینی صور بهتر زندگی نیروی باز آفرینی را در آنها پرورش دهند.

علی الرغم فقدان یک ستاد رهنما و روشنگر و در غیاب سازمانهای مدافع زحمتکشان، مردم به شکل پراکنده و بدون ارتباط، به مبارزه خود علیه استعمار متجاوز و وابستگان گوش به فرمان شان به اشکال مختلف (تظاهرات، اعتصابات، مقاومت منفی و عدم همکاری با دولت و حملات مسلحانه) ادامه میدهند. شخصیتها، نیروهای ملی، دموکرات و انقلابی بایستی با وحدت رزمنده، با طرد رخوت و انزوگرایی به اراده و عزم مبارزه جویانه مردم گردن نهند ودر پیشاپیش جنبش آزادیبخش ملی قرار گیرند.

دیری دوام نخواهد کرد که مبارزه ضد استعماری مردم به مراحل عالی خود ارتقا نماید و اشغالگران را " در سراشیب رسوائی و تباهی قرار دهد." همان سان که خلق قهرمان ما با مبارزات سلحشورانه و جانبازانه خود، بزرگترین قدرتهای زمان (امپریالیسم انگلیس و سوسیال امپریالیسم روس) را شکست داد و شهرت عالمگیر آزادیخواهی یافت، بدانگونه تاج افتخار شکست امپریالیسم امریکا نیز بر سر این ملت نامور گذاشته خواهد شد.

مبارزه مردم افغانستان و عراق علیه امپریالیسم امریکا و

متحدینش با هر شیوه و روشی که انجام گیرد ، مبارزه مشروع و قابل فهم است. شکست امپریالیسم امریکا در افغانستان به ذات خود یک شکست استراتژیک است و فقط مربوط به کشور ما نخواهد شد" بلکه

بر تکامل نوید بخش اوضاع منطقه و جهان تأثیر ژرف و دیرپای خواهد داشت" که منجر به قیامها و خیزشهای آزادیخواهانه ملل دربند و اسیر و سر آغاز شکست امپریالیسم امریکا و نیروهای ناتو و محو

طلسم جادویی" لیبرالیسم نو" خواهد گشت.

زنده باد جنبش آزادیبخش ملی!

مرگ بر متجاوزین و اشغالگران!

مرگ بر خائنین ملی و تسلیم طلبان!

بسوی وحدت رزمنده نیروهای ملی و انقلابی!

یا مرگ یا آزادی!

جوزای ۱۳۸۷ - افغانستان



دوستان عزیز و علاقمندان محترم «آذرخش»!

طوری که مشاهده می فرمائید سراز همین شماره آدرس الکترونیکی ما در نشریه نمودار گشته است. هموطنانیکه آرزوی فرستادن مقالات و سایر آثار را داشته باشند ، می توانند بر علاوه آدرس پستی ، ازین طریق هم با ما تماس حاصل نمایند. ما مطالب جالب را چه در نثر و چه در نظم که منعکس کننده دردهای مردم ما و مدافع آرمان های ملی و آرمان های انسانی باشند با کمال علاقمندی و سپاس منتشر خواهیم کرد. فقط یک نکته را لازم بیادآوری می دانیم و آن اینکه از مدت تقریباً دو دهه باینسو شمار زیادی از خائنین و وطنفروشان «خلقی» - پرچمی و امثالهم در صفوف مهاجرین افغان در خارج از کشور خزیده اند و با کمال وقاحت و دیده درائی ادای پناهنده «مظلوم» ، «وطن دوست» ، «خیرخواه» و امثالهم در می آورند و به کمک عده ای وجدان مرده و «شریک دزد» در بعضی محافل حتی در مورد حال و آینده افغانها و افغانستان نظریه داده و طرح پیشکش می کنند و غیره و غیره. از آنجائیکه عده ای ازین قماش در گذشته گمنام بوده اند و یا هم به منظور قبولی پناهندگی شان تغییر هویت داده اند ، شناخت چهره و واقعی شان در اول برای ما مشکل خواهد بود. بناً از هموطنان صدیق و وطن دوستان راستین انتظار داریم تا در صورت شناسایی خائنین ، بی درنگ ما را در جریان بگذارند. ما البته با پوزش از خوانندگان و علاقمندان «آذرخش» ، آن فردخاین و وطنفروش را افشاً خواهیم کرد.

aazarakhsh.afg@gmail.com

به امید چنان همکاری وطنپرستانه!

دوام فاجعه در افغانستان...



در زمان سلطه مستقیم طالبان زنان شریف کشور ما حق بیرون شدن از منزل را بدون همراهی یک «محرّم شرعی» نداشتند!

این بدان معنی نیست که طالبان با زنان گدا رویه انسانی می نمودند. برخلاف، «گناه» گدا بودن بر «گناه» زن بودن اضافه شده و لگد بیرحم طالبان رابریه‌پلوی شان «توجیه» می کرد... طالبان حتی صدای پای زنان را در موقع راه رفتن در جاده ها «گناه» وانمود کرده به زنان امرنموده بودند تا بوت های کری بلند نپوشیده و فقط کفش هائی را به پا کنند که آرام بوده صدا تولید نکند زیرا گویا صدای پای زنان توجه مردان را جلب نموده و باعث تحریک شهوت می شد. زهی دناقت!

بسیار ممکن است ایجاد و تحمیل تعقیدات مضحک بر زنان توسط طالبان، با تکیه بر اساسات مذهبی و یاهم «وهابیت»، در واقعیت زمینه هائی بوده باشد برای اینکه زنان بیشتر در اثر ناچاری، فشار زندگی و خصوصاً دستپاچگی، دچار اشتباه شده و ناخودآگاه از اوامر طالبان جاهل تخطی نموده مستوجب مجازات شرعی آنها شوند... و ازینرو صید آسان و بی دفاعی باشند... که طالب بچه وحشی و بی فرهنگ، آنها را مطابق میل خود به «جزا» محکوم نماید...

اینهمه جنایات قرون وسطائی و بخصوص دست بریدن و دست های بریده را خوشه وار به نمایش گذاشتن دوام داشت و «دنیای متمدن» و «مدافع سرسخت حقوق بشر» هم با بی تفاوتی نظاره می کرد. ذهنیت عامه چنان کشورها اکثرآ این نکته را که خود امریکا (سرمدار کشورهای «متمدن» غربی)، خالق طالبان وحشی بوده اند دیربست فراموش نموده اند، و حکومت شان عامدانه از این واقعیت عریان طفره می روند و قسمی وانمود می کنند که طالبان محصول جامعه افغانی و فرهنگ و عنعنه آن اند. براساس تعمیم همین ذهنیت عوامفریبانه که در کشورهای «متمدن» - با اعتمادبر کوتاهی حافظه و نسیان زودرس مردمان شان - بسط می دادند، حمله بر برجهای دوگانه نیویارک را سرهم بندی نمودند. امپریالیزم امریکا که بعد از فروپاشی سوسیال امپریالیزم شوروی دیگر رقیب درخوری نداشت، بایست به هر قیمتی می

سیاست زمامداران پاکستانی (وارث برتانوی های مقیم هند) بمنظور امحای میراث فرهنگی و هویت ملی ما صورت می گرفت. درینجا ضروراست از فداکاری های وطنپرستانه رئیس موزیم ملی کابل - آقای عمراخان «مسعودی» - و مأمورین وطنپرست موزیم که در صف مقدم مقابله با «وحوش طالبی» قرار داشته و بابه قمار گذاشتن زندگی خود، قسمتی از آثار موزیم کابل را از تخریب حتمی محفوظ داشتند، یادکرد و به خدمات پر قیمت آنها ارج گذاشت. از آنجائیکه طالبان با هر آنچه نشانه تمدن و فرهنگ - حتی در شکل ابتدائی آن - بود به خصومت برمی خاستند، بودند وطنپرستان گمنامی، هنرمند و نقاش، که قهرمانانه آثار هنری و فرهنگی (اعم از نقشی، صوتی و تصویری) را از خطر حتمی نابودی بدست طالبان نجات داده و بدینگونه خدمات غیر قابل تخمین را به کشور و مردم آن انجام داده اند.

آنچه در فهرست اعمال قرون وسطائی و وحشیانه طالبان واقعاً اولویت داشته، همانا خصومت با زنان جامعه ما و محروم ساختن آنها از اساسی ترین حقوق انسانی منجمله بیرون شدن از منزل بوده است. هرگاه قرار باشد بر طالبان اسم دیگری بگذاریم، آن اسم با مسمی «زندانان زن» خواهد بود. زنان مظلوم کشور ما که در میان شان تعداد بیش از حد بیوه گان موجود بود که شوهران شان اکثرآ در راه نجات وطن از شرتجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی جام شهادت نوشیده بودند و یاهم بدست رژیم های وطنفروش «کامونسٹ» و همتا های اسلامی شان نابود ساخته شده بودند، اینبار بایست فشار چندین برابر را از طرف موجودات انسان نمائی متحمل می شدند که نه تنهادر کوه و دشت بزرگ شده و به ندرت با گرمی کانون خانواده و معاشرت اجتماعی آشنا بودند بلکه فقط با زبان زور و سلاح سخن می گفتند. بر علاوه، آنها بعضاً حتی افغان نبودند (پاکستانی، عرب، چیچین و غیره). و اگر هم از نژاد افغان الاصل بودند، با زبان و فرهنگ مردم زیر سلطه خود آشنا نبودند. چنین بیگانگان بی آرم، با تکیه بر بادران گوناگون خود، بر مردم ما فرمان رانده و نیمی از پیکر اجتماع ما را مستقیماً زیر آزار و شکنجه قرار داده بودند خصوصاً که تعداد زیاد زنان بیوه و یا دختران یتیم، در غیاب مرد خانواده، جبراً بایست نقش نان آور را بعهده گرفته و برای بقای خود و اعضای خانواده، به کارهای شاقه و یاهم دوره گردی و فروش امتعه ناچیز بپردازند. ولی طالبان حتی همین راه فداکارانه تأمین بقا را هم بر زنان مظلوم سد نموده و آنها را به تگدی کشاندند.

معلوم نیست. وبا وجودیکه غربی ها در سوگ وی نشستند و حتی محکمه ای بسطح بین المللی برای افرادی که در ارتباط قتل وی گرفتار شده اند، برپا نمودند ولی معلومات زیادی راجع به چگونگی آن در دست نیست. یک فرضیه چنین وانمود می کند که چون مسعود ایجنت فرانسه بود، امریکا خواست قبل از حمله برافغانستان و «خریدن دربست» گروپ «مسعود» (که حال به «اتحاد شمال» مسمی شده بود)، عنصری را که نمیشد آشکارا و کاملاً به نفع خود بکار گرفت، ازسرا راه بردارد تا دردرسری از ناحیه یکه تازی وی درمیان نباشد. حتی پشتیبانان فرانسوی مسعود به وی پشت نموده بودند. همگان دراروپا و جهان شاهد بودند که اندکی قبل از حادثه نیویارک، مسعود به غرب (فرانسه) سفر نمود وبا کمال تعجب با سردی و بی تفاوتی کامل زمامداران فرانسوی روبروگردید تا جائیکه بعضی از سیاسیون پارلمان فرانسه اعتراض نمودند که بایست رئیس جمهور، ژاک شیراک، «مسعود» را با تشریفات بحضور می پذیرفت. ولی اگر ملاقات هائی در خفا صورت گرفته باشد، خبرآن در مطبوعات انعکاس نیافت. فرضیه دیگر، «فهمیم» را طراح قتل «مسعود» می پندارد که یا بدلیل جاه طلبی، درآستانه تغییراوضاع به نفع پشتیبانان خارجی دیگر، ویا هم به اشاره خود آن پشتیبانان، «مسعود» را ازسرا راه کنارزد. آن هر دو فرضیه می توانند کاملاً باهم منطبق باشند. بهرحال همانطوری که بود «مسعود» در گذشته برای مردم ما بجز نکبت و سیه روزی ارمغان دیگری نداشت، نبود او هم کدام تأثیری درسطح ملی نداشته است.



«ارمغان» تازه، اینبار امریکانی و غربی برای مردم ستم دیده ما

مگر اینبار، برای قوای بیگانه، مرده «مسعود» بیشتر مطرح بوده است تا با دادن عنوان دروغین «قهرمان ملی» به وی از طریق دولت دست نشانده بسرکردگی «کرزی» و تکثیر تهوع آور عکس های او، به عوامفریبی نوع جدیدی دست زده، ماشین پروپاگند را بنفع «اتحادشمال» که بیشتر مانده «قاتحان

شد برای خود «دشمن» ایجاد کند تا چرخش کارخانه های سلاح و در مجموع نظام سود و سرمایه کند نشود. همچنان با بستن اتهام آن حمله بر ایجنت سابقه دار سی - آی - ای (اوسامه بن لادن) و با تمسک به این بهانه که وی در افغانستان بسربرده از طرف طالبان حمایت می شود، طرح محاسبه شده تجاوز بر کشور ما و اشغال نظامی آن رابا متحدین خود به اجرا درآوردند.



قوای اشغالگر امریکا و متحدین در جریان عملیات نظامی در خاک کشور ما

آری! ابرقدرت دیگری، اینبار امپریالیزم رقیب شوروری، برکشور ما حمله برده و آنرا در اکتوبر ۲۰۰۱ به اشغال درآورد. امپریالیزم امریکا با فرش قالی بم در بسا نقاط افغانستان، تخریب منازل مردم و کشتار اهالی، حتی برسمبول کمک های بشری غرب یعنی صلیب احمر هم رحم نکرده وبا رها نمودن بم، یکی از مراکز آنرا منقلب نموده و به آتش کشید.



ذخیره خانه صلیب احمر در نزدیکی شهر کابل که هدف بمباردمان قوای امریکانی قرار گرفته است

دو روز قبل از حمله بر برج های دوگانه نیویارک، قوماندان مشهور دست پرورده فرانسه و دوست دیرین روس ها و «خلفی» - پرچمی ها (احمدشاه «مسعود»)، ظاهراً در اثر توطئه القاعده، توسط دونفر گماشته عرب بقتل رسید درحالیکه حقیقت پشت پرده تا حال هم

نیروهای واقعاً ملی و انقلابی بایست خود ممثل بدیل آزادیخواهانه مردم شوند!

سرازیرشدن «اتحادشمال» به کابل و بمباران بیرحمانه دهات کشور توسط نیروهای فاشیست امریکائی ، عده ای از افسران آی - اس - ای پاکستان که در جامعه طالب در افغانستان فعال بودند و طالبان وحشی را در جنایات آدمکشی و تخریب کشورما رهبری می نمودند ، توسط دولت پاکستان و با تضمین امریکا ، در تاریکی شب بصورت تحت الحفظ از مناطق شمال افغانستان ذریعه طیاره به پاکستان انتقال داده شدند. از طرف دیگر ، بمجرد استقرار دولت دست نشانده و برکسی نشستن «کرزی» ، وی عفو عمومی طالبان را اعلان کرد و حتی به طالب بچه ها پول جیب خرچ هم اعطا کرد. حال سؤال عمده درینست که اگر واقعاً حکومت طالبان در افغانستان (باموجودیت القاعده یا بدون آن) در واقعه ۱۱ سپتامبر دست داشتند و درازای آن امپریالیزم امریکا کشورما را بمباردمان و اشغال کرد ، در آنصورت چرا دولت امریکا گذاشت تا طالبان به آرامی و بدون محاکمه و مجازات کنار روند؟ گذشته ازینکه حادثه نیویارک و طرح اشغال افغانستان باهم بسته باشند یانه ، همه واقعیت ها دال بر آنست که اشغال نظامی افغانستان و تبدیل آن به یک پایگاه تمام عیار امپریالیزم غرب ، از قبل و دقیقاً طرح شده بود و بهیچوجه موضوع تصادفی و عکس العمل خشمگین محض - آنطوریکه برای اغفال ذهنیت عامه غرب نشان داده می شود - نیست.



حمله بر برجهای دوگانه نیویارک که بتاريخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ صورت گرفت و به اساس شواهد روزافزون توطئه خود امپریالیزم امریکا و همدستان صهیونیست آن بوده است تا حملات قبلاً طراحی شده بر افغانستان ، عراق و تسلط بر منطقه را توجیه نمایند

نکته دیگر قابل توجه اینست که امریکا و متحدین فقط هرچندباری از «اوسامه بن لادن» و گرفتاری وی یاد می کنند ، درحالیکه اگر واقعاً بخواند «کار وی را یکطرفه کنند» ، کافیست تا عملیات نظامی خود را بر گرفتاری وی متمرکز سازند و آن دانه سرطانی را از وجود کشور ما برکنند. مسلم است که این کار راتا

کابل» نامیده شدند ، بچرخ آورد. واقعاً که قوای زورگوی امپریالیستی و متحدین آنها، شعور مردم غیور و آزاده ما را بمسخره گرفته اند و بارباردر تاریخ معاصر کشور ما ، «مخلوقات» دست پرورده خود را با عناوین «سپهسالار» ، «بابای ملت» ، «مجاهد» و «قهرمان ملی» و امثالهم بر مردم ما تحمیل نموده اند.



برهان الدین «ربانی» یکی از مسئولین برادرکشی و بریادی در افغانستان که مانند صبغت الله «مجددی» از چند دهه باینسو با عناوین مختلف ذریعه بیگانگان بر مردم ما تحمیل می شود

قدرت های امپریالیستی در افغانستان ، در حال حاضر «خود کوزه و خود کوزه گر و خود گل کوزه» بوده و بعد از آنکه طرحهای خود را با زور بم و راکت تحمیل نمودند ، از مردم ستمدیده و حرمان کشیده ما می خواهند تا در پای «بتی» که ساخته اند ، سجده کنند. در غیر آن همه «کافر» خواهند بود!! ولی این خیال واهی را امریکائی ها و متحدین آنها ، بسان اسلاف تجاوزگیشان ، بگور خواهند برد و دیریاود به این واقعیت ملتفت خواهند شد که «نهال این چمن گریشه دارد... از زمین دارد» و چنانکه تاریخ پرافتخار ملت ما بارها به اثبات رسانده است ، اینبار هم گیاهان هرزه دست نشانده آنها چون «کرزی» و حواریون با توفان خشم توده ها از بیخ و بن ریشه کن شده و روفته خواهند شد. از همین حالا سردمداران امریکائی پیچیده بودن مسئله افغانستان را یادآوری شوند. ولی تا آنزمان ، همه امکانات را بکار خواهند برد تا رژیم دست نشانده ولی بی ریشه تحت حمایت خود را رنگ و روغن «دموکراسی» و «حقوق بشر» داده ، با تهدید مستقیم و غیرمستقیم مردم به بازگشت به وحشت و دهشت طالبان در صورت سقوط دولت فعلی و امثال چنین تخویف ها ، بقای ننگین آنرا تضمین می نمایند. در عمل ، امریکا و متحدین ، نه تنها پروپاگند بلکه اجرای سیاست های خود را به کمک طیف بزرگی از خائنین ملی اعم از مذهبی و غیرمذهبی به پیش می برند. در هیاهوی سقوط ظاهری دولت طالبان («کرزی») لوله نفت و نقشه های ستراتیژیک امریکا است که هسته فعالیت های دولت مزدور را تشکیل می دهند) ،

فعال بوده و تعدادی از آنها نزد عوام به «شعله‌ئی» مشهور بودند ، هم به یوغ استعمارگران گردن مانده ، پست هائی را در دولت دست نشانده بیگانگان و مربوطات آن قبولدار شده اند که نه تنها مرتکب خیانت تاریخی در حق توده ها شده بلکه توهین بزرگی را به بنیانگذاران و اعضای صدیق جریان پرافتخار «شعله» جاوید» وقت هم مرتکب شده اند. این قماش نوع تازه خائنین خواهی خواهی به بلندگوهای قوای اشغالگر مبدل شده و همداستان ایادی آنها اند. و هر قدر هم نقاب «خدمت به ملت و کشور» و یاهم «دموکراسی» ، « آزادی اندیشه و بیان» برچهره بیابوزند، اهداف اصلی مزدورمنشی آنها از چشم تیزبین مردم پنهان مانده نمی توانند.



داکتر رنگین «دادفر» سینتا (وزیر خارجه افغانستان) در حال صحبت با پیرنارد کوشنیر (وزیر خارجه فرانسه) که هر کدام در مملکت خود با پشت نمودن به سابقه «چی» شان ، اینبار آشکارا در خدمت امپریالیزم قرار گرفته اند

از مدت هفت سالی که از اشغال کشور ما توسط قوای فاشیست امریکا و متحدین زیر ادعای «مبارزه با تروریسم» و «اعاده صلح و امنیت» ، «بازسازی» ، «استقرار دموکراسی» و غیره می گذرد ، نه تنها وضع زندگی مردم بهتر نشد بلکه از بسا جهات اوضاع به فاجعه تازه و بیسابقه گرائید. امنیت که شعار استعمار و ارتجاع همدست آن است ، از کشوری کلی رخت بر بسته و حتی در پایتخت افغانستان تأمین شده نمی تواند. در عین حال خشونت قوای اشغالگر در برابر مردم ملکی و ضعف و بی تفاوتی دولت دست نشانده (با وجود تظاهر «کرزی» به اعتراض) ، روز بروز غیر قابل تحمل شده می رود.

ولی آنچه را بعنوان نتیجه گیری بایست یادآور شد اینست که با کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ ، فاجعه ملی به نقطه حاد آن تکامل کرد و بسان «بم خوشه ئی» ، حوادث خونین و جنایات ضد بشری بی شماری را در حق مردم مظلوم ما باعث گردید. «خلق» - پرچمی ها با استقبال از قشون سوسیال امپریالیزم شوروی و خدمت صادقانه به آن قدرت استعماری در کشور آبی ما ، دروازه مملکت را عملاً بروی تمام متجاوزین بعدی باز نموده و بهانه ای دادند بدست رقبای غربی شوروی تا عقبگراترین و وحشی ترین عناصر نماینده دین و مذهب راتربیت ، تمویل و تسلیح نموده بعنوان «بديل»

سالها انجام نخواهند داد زیرا منطقی نیست که بهانه ای را که خود بوجود آورده اند و آنر در افغانستان جایجا نموده اند ، خود بدست خود از میان بردارند. از طرف دیگر ، حامیان اسلامی طالبان (عربستان سعودی و پاکستان) منافع متعدد و مغلق مشترک با امریکا در رابطه با طالبان دارند که امریکا آنها را نادیده گرفته نمی تواند. تأیید این موضوع تصمیم امریکا برای ازدیاد قوای نظامی اش در افغانستان است.



بمباردمان و تخریب سرپناه مردم در جریان حملات انتقامجویانه قوای امریکانی در افغانستان

هرگاه گرفتاری «بن لادن» هدف اصلی باشد و بالفرض پس فردا وی «تصادفاً» دستگیر شود ، این همه قوای اضافی بر علاوه هزاران دیگر ، چه «مصروفیتی» بایست در افغانستان داشته باشند؟ بعبارة بسیار ساده: امریکا چرا آمده است که به این سادگی از افغانستان خارج شود؟ جواب این سؤال را بایست در قرارداد نظامی امریکائی ها با دولت «کرزی» جستجو کرد. همه آنچه را امریکا و متحدین غربی آن با مصرف میلیاردها دالر در افغانستان به اجرا در می آورند ، نمایشنامه ای بیش نیست که در قدم اول غرض از آن اغفال اذهان عامه کشورهای «متمدن» بوده در عین حال پرده استتاریست بر مانورهای نظامی غرب و تلاش استقرار آن برای اهداف ستراتیژیک.

همزمان با آن ، امریکا و دیگر غربی ها به چپاول ذخایر زیرزمینی کشور ما با کمال فراغ خاطر پرداخته و با تشویق غیر مستقیم کشت موادمخدره و قاچاق آن ، به میلیاردها دالر مفاد اقتصادی به جیب می زنند. ولی جنایات دیگر امریکا و متحدین و حکومت دست نشانده که برای توده های ستمدیده ما بیحد شکنجه دهنده و غیر قابل تحمل است ، همان حمایت کامل از خائنین ملی قماش گوناگون و خصوصاً استخدام آنها برای پیشبرد طرح های استعماری می باشد. سران تنظیم ها ، بشمول رشید «دوستم» ملیشه ، که دست های شان تا مرافق به خون ملیت های برادر تر است ، شانه به شانه چهره های شناخته شده باند «خلق» - پرچم ، در دولت «کرزی» و ارکان آن جا داده شده اند. از طرف دیگر ، با کمال تأسف افرادی که قبلاً در مقاومت دموکراتیک و روشنفکری به نحوی از انحا

قوای خارجی در افغانستان قوای متجاوز و اشغالگران با اهداف و منافع خاص خودشان!

در صفوف مقاومت ملی برحق مردم ما بگمارند و آنرا به کجراه بکشانند.

خیانت دیگر «خلقی» - پرچمی ها کنار آمدن با همتاهای اخوانی شان و قرار گرفتن در خدمت آنها بوده است. حتی نظریه ارتباطات خونی و قومی ، بعضاً پرچمی به «اتحادشمال» و یا قوای «دوستم» و «خلقی» به گلبدین ، سیاف و بعداً به جمع طالبان پیوست. ولی این بدان معنی نیست که آنده «خلقی» - پرچمی (خصوصاً رهبران و کادرهای آنها) که به خارج از کشور پناهنده شده اند ، در این خیانت و جنایت سهیم نبوده اند. برخلاف ، اکثر کادرهای بلند پایه باند «خلق» - پرچم مقیم خارج همان هائی هستند که در بیشترین خیانت ها ، جنایات و وطنفروشی ها سهیم بوده اند.

علاوه بر آن ، با تجاوز نظامی امریکا و متحدین ، باز هم «خلقی» - پرچمی ها داوطلبانه به اشغالگران پیوسته در پست های مختلف به خدمت به قوای خارجی و دیگر ایادی بومی آنها مشغول اند. آنکه دیروز در «خاد» فعال بود ، امروز عضوگارد محافظ «کرزی» است. آنکه دیروز کادر باند «خلق» - پرچم بود ، امروز در پهلوی برادران «جهادی» چون «سیاف» و «قانونی» ، وکیل شورا شده است. و غیره و غیره.

پس بایست با یادآوری از یک و نیم ملیون افغانی که بدست روس های متجاوز و نوکران «خلقی» - پرچمی شان به شهادت رسیدند ، با یادآوری از مردان ، زنان و کودکان معصومی که در مناطق مختلف کشور ما - بخصوص شهر کابل - در اثر فیر راکت های تنظیم ها و ملیشهء دوستمی قطعه قطعه شدند ، با یادآوری از اعدام های قرون وسطائی بدست طالبان وحشی و دست بردن های وحشیانه آنها ، و بالاخره با بخاطر داشتن این واقعیت که امریکا و متحدین با زورگویی فاشیستی متکی بر سلاح پیشرفته و خصوصاً با بیگانگی مطلق با فرهنگ مردم ما ، با بسیار سادگی بر اجتماعات عادی هموطنان ما حمله ور شده و آنها را قتل عام می کنند.



کودکان معصوم اکثراً در میان قربانیان بمباران جنایتکاران امریکائی و متحدین دیده می شوند

آری! با یادآوری همهء این واقعیت های تلخ و امثال آن ، بایست خیال و رؤیای دموکراسی کاذب اعطاشده

توسط استعمار را کنار گذاشته و با وجدان بیدار و با مسئولیت ، در راه افشای جنایات و جنایتکاران بیخاست. هر فرد با وجدان و با احساسی که به افغان بودن خود افتخار می کند و حس وطنپرستی و مردم دوستی در نهادش زنده است ، بایست مطمئن باشد که با اندک تحرک و طنپرستانه در سطح فردی ، قادر خواهد بود تا خدمت بزرگی را در درازمدت برای وطن و هموطن خود انجام دهد. رسیدن به آرزوهای بزرگ ملی و انسانی ، به زور بازوی خود و همبستگی فعال با هموطنان شریف خود ممکن است نه با امید داشتن به الطاف بیگانگان متجاوز و یاهم با پیوستن به آنها!

این قطره ها هستند که به موج خروشان و سهمگین مبدل می شوند. پس نباید توان فردی را نادیده گرفت. فقط بایست در تنظیم و سمت دهی سالم آن تلاش کرد. اولین شرط پیروزی درین راستا ، افشای «خلقی» ها و پرچمی ها - این خائنین متکرر - و فاصله گرفتن با آنها است زیرا با وجود خزیدن شان در صفوف مردم در داخل کشور و در صفوف پناهندگان در خارج از کشور ، منافع آنها منافع فردی و گروهی بوده ، همهء هم و غم شان تلاشی است برای گریز از خشم برحق مردم ما و بقای ننگین چندروزهء شان. آنها بیچوجه پاسدار منافع ملی نیستند بلکه این جواسیس معلوم الحال از دهه ها قبل تا حال ، منافع ملی ما را چندین باره بآدار(ان) متجاوز خود فروخته اند.

با ایمان به توان توده ها!

با تکیه بر راه و اصولیت انقلابی!

بامبارزهء بی امان علیه استعمار و ارتجاع!

با مبارزهء بی امان علیه انحراف و تسلیم طلبی!

با امید به فرداهای روشن و فارغ از ظلم و بربریت قرون وسطائی و بربریت «متمدن»!

منبع تصاویر: سایت های آزاد انترنیت

اظهار تسلیم

پروفیسور دکتور عطاء محمد «معالجبی» فرزند ارشدی داشتند به اسم احمد فرید که بتاریخ جمعه ۲۷ نوامبر امسال در سویس پدرود حیات گفت. بدینوسیله مراتب تسلیم و همدردی خویش را به موسسید ارجمند دکتور «معالجبی» ، همسر محترمهء شان و فرزندانشان ابراز داشته صبر جمیل بر ایشان میخوایم.

تجربه اضافه از هفت سال نشان داد که بهبودی وضع زندگی مردم از اولویت های رژیم دست نشانده نیست!



کثرت نفوس در کابل دامنهء اعمار منازل خودسرانه و بدون نقشه را تا پای بالاحصارتاریخی کشانده است



سردی هوا و یخبندان موجب شده تا رانندگان وسایط در زیرعراده ها آتش بیافروزند تا آنها را بحرکت درآورند